



اساس سوسیالیسم انسان است
چه در ظرفیت جمعی و چه فردی.
سوسیالیسم جنبش بازگرداندن
اختیار به انسان است.
منصور حکمت

۷۲

برای

یک دنیای بهتر

نشریه حزب اتحاد کمونیسم کارگری

Weekly publication of Worker - communism Unity Party

۲۲ اکتبر ۲۰۰۸ - ۱ آبان ۱۳۸۷

چهارشنبه ها منتشر میشود e.mail: siavash_d@yahoo.com

سر دبیر: سیاوش دانشور



آزادی بیان از نوع دوم در باره آزادی بیان

مصاحبه منصور حکمت با رادیو انترناسیونال استکهلم



یادداشت سردبیر،

سیاوش دانشور

بحران سرمایه داری و موقعیت نیروهای اپوزیسیون ایران

بحران دنیای سرمایه داری جوانب و پیامدهای گسترده ای دارد که یک به یک باید دقیقاً به آنها توجه کرد و در دل این اوضاع راه پیشروی جنبش کمونیستی طبقه کارگر را هموار کرد. یکی از پیامدهای بی اعتباری عمومی کل نظام سرمایه داری، و بویژه فروپاشی ایدئولوژیک و اقتصادی نئوکنسرواتیسم و راست افراطی، موقعیت جدید نیروهای اپوزیسیون جمهوری اسلامی و جنبشهای سیاسی و طبقاتی جامعه ایران است. همراه با شکست راست افراطی و به محاق رفتن سیاستهای نظم نوینی، اپوزیسیون راست ایران قطبمای سیاسی و فکری اش را بدرجه زیادی گم میکند. بی افق میشود و در موقعیت نامساعدتری قرار میگیرد. متقابلاً انتقاد ضد کاپیتالیستی کمونیسم کارگری و مارکسی به وضع موجود و مطلوبیت آلترناتیو کارگری در موقعیت مساعدتری قرار میگیرد. اهمیت بررسی موقعیت جدید اپوزیسیون راست در متن بحران سرمایه داری نیز همین است و گر نه اهداف و سیاستها و خط مشی این اپوزیسیون همواره نقد شده و بی ربطی آنها با منافع واقعی و زمینی طبقه کارگر و دهها میلیون مردم در جامعه ایران پیشتر مستدل گشته است.

۱- جنبش راست پرو غرب و ناسیونالیسم ایرانی

راست پرو غرب و سلطنت طلبان اساساً قرار بود زیر چتر حمایت سیاسی و نظامی آمریکا بقدرت برسند. حتی بخشهای معدودی از آنها که ظاهراً با حمله نظامی ۲



هشدار به ناسیونالیسم کرد مدافع کومه له "ترمزهائیتان را چک کنید!"

صفحه ۷

آذر ماجدی

در مورد جنگ کومه له و حزب دموکرات و ادعاهای دروغین ناسیونالیسم سوال از منصور حکمت در پالتاک



بحران سرمایه داری، بحران حکومت اسلامی

صفحه ۴

علی جوادی

حذف لیدر، متعارف شدن رژیم اسلامی و سرنوشت دن کیشوت وار لیدر

صفحه ۲۱

آذر ماجدی

پرستاران کرمانشاه و دستمزدهای عقب افتاده

صفحه ۱۷

لیلا احمدی

باید اینها را از ریشه کند!

صفحه ۱۷

پدرام نواندیش

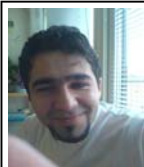


چاه "هنری" جمکران

در گوئنبرک سوند

گفتگو با شهلا نوری

صفحه ۱۰



ایران و بازار جهانی

صفحه ۱۸

علی طاهری

در صفحات دیگر؛ شبخ مارکس در آمریکا میگردد!، بحران سرمایه داری و رژیم اسلامی، اخراج در ایتکو پرس، ... و ستون آخر.

بحران سرمایه داری و

موقعیت نیروهای اپوزیسیون ایران ...

مخالف بودند، تصویرشان از نزدیک شدن قدرت به حمایت آمریکا و غرب متکی بود. نظام اینها قرار بود و هست که طرفدار پر و پاقرص آمریکا و سیستم سیاسی و اقتصادی سرمایه داری امروز باشد. پلاتفرم اقتصادی این جنبش اساسا نسخه های بانک جهانی و سیاستهای اقتصادی همین خطی است که شکست خورده است. این جریان نه فقط به گرانی و فقر سرمایه داری اسلامی اعتراض واقعی نداشت بلکه مسئله فقر را امری "جهانی" میدانست و در ایران هم آنرا "طبیعی" راست پرو غرب اگرچه در دوره های مختلف سیاستهای متضاد و مختلفی را تست کرد اما اساس چهارچوب نظام مورد نظرشان همان بود و مردم نیز چنین تصویری از این جریان داشتند. آقای داریوش همایون قبلتر و بدون تعارف به مردم اعلام کرده بود که ایران باید بازسازی شود و مردم نباید توقع داشته باشند. آنها در چهارچوب فکری و سیاسی و طبقاتی شان و از موضع یک بورژوا حرف نادرستی نمی زدند. راست پرو غرب در قیاس با جمهوری اسلامی خود را نیروی شایسته تری برای اداره سرمایه داری ایران میدانند.

اما امروز موقعیت راست پرو غرب بعد از فروپاشی برجهای مالی نظام سرمایه داری چگونه است؟ به نظر من شکست راست افراطی در آمریکا و بی اعتباری عمومی سرمایه داری هر نوع آلترناتیو مشابه آن را دچار معضلات جدی میکند. امروز وعده سلطنت مشروطه دادن، وعده ورود ایران به بازار جهانی و رابطه با آمریکا دادن، وعده الگوهای بازار و راست افراطی به مردم ایران، با موانع اساسی مواجه است. مردم همه جا دارند راجع به این بحران و تاثیراتش بر زندگی واقعی و هر روزه خود صحبت میکنند. طبقه کارگر و

سیاست و پلاتفرم اقتصادی ریشه دار طبقات اجتماعی جامعه ایران نبود. اینها پوچ ترین و دست به سینه ترین نیروهای در خدمت پنتاگون بودند. موجودیت سیاسی شان نیز بر اساس کمکهای مالی نهادهای مشابه متکی بود. امروز با شکست نئوکنسرواتیسم و راست افراطی در جهان، کل موجودیت و استراتژی این نیروهای دست ساز به بن بست لاعلاجی میرسد. اگر دیروز بر مبنای جنگ و سرباز آمریکا بودن امیدی داشتند، که این امید بویژه در سال گذشته تماما به یاس تبدیل شد، امروز سقوط قبله امالشان در آمریکا وضعیت اینها را بمراتب وخیم تر میکند. ایندوره دوره ای است که فدرالیسم جزو بی اعتبارترین سیاستهایی است که میتوان در مقابل جامعه گذاشت و بیش از پیش با ریشخند و تمسخر مردم روبرو خواهد شد.

- مجاهدین خلق

مجاهدین در اساس یک نیروی متعلق به جنبش ملی اسلامی است. اینجا اشاره ای به موقعیت جدید مجاهد بعنوان یک نیروی مخالف رژیم و نیروئی که امیدش را به حمله آمریکا بسته بود کافی است. وضعیت سیاسی مجاهدین بدنبال حمله آمریکا به عراق و رویدادهای متعاقب آن بیش از پیش تیر و تار شد. وضعیت کنونی آمریکا و موانع جدیتری که در مقابل آن در خاورمیانه قرار گرفته است، و بویژه منتفی شدن بیشتر حمله نظامی به ایران تماما افق این جریان را کور میکند. معضل امروز مجاهدین تنها اسلامی بودن و بی ربط بودن به روندهای پایه ای جامعه ایران نیست، بلکه سیاسی و استراتژیک است. امروز نفس بقا برای مجاهدین سوال واقعی است. سهام سیاسی مجاهد نیز در متن سقوط سهام نئوکنسرواتیسم تا اطلاع ثانوی بشدت سقوط میکند. مجاهدین هر درجه کادر و نیروی جان بر کف هم داشته باشند، در فقدان یک سیاست و استراتژی زمینی

و متکی بر منافع طبقات اجتماعی و در فقدان حمایت یک نیروی مهم دولتی برای نزدیک شدن به گوشه ای از قدرت، بیش از پیش دچار بحران هویت و نفس موجودیت سیاسی میشود.

۲- جمهوریخواهان و ملی - اسلامیها

طیف ملی اسلامی در اپوزیسیون عمدتا طرفدار جناحی در حکومت اسلامی است. ابراز وجود سیاسی و عروج و افول آن با آمدن و رفتن این جناح رابطه مستقیم دارد. برخلاف برخی اظهارات و لفاظی های تبلیغاتی اینها مبنی بر "عدالت اجتماعی" و بعضا دادن تصویری رنگ و رفته از سوسیال دموکراسی، پلاتفرم اقتصادی اینها از گنجی تا انواع جمهوریخواهان در اساس تاجرستی و اتفاقا کپی مطابق اصل همین نئوکنسرواتیوی است که فرو ریخته است. اینها چه نسب خود را به ولتر برسانند و چه طرفدار بوش باشند، در مورد وجه اقتصادی پلاتفرمشان ساکت هستند. وانگهی عاقبتترین های اینها میدانند که سرمایه داری در ایران بدون کار ارزان و اختناق سرپا نمی ماند. تاریخا هم این خط منشا بسیج بورژوازی ایران برای یکدوره معین نبوده و اگر هم در تعادلی به قدرت برسد دریچه ای به تعادلهای پایدارتر است. در هر حال وضعیت اینها با توجه به استراتژی مسالمت جوییشان در قبال رژیم اسلامی و امیدشان به پوست انداختن تدریجی حکومت، ذهنی بودن این استراتژی با واقعیات سیاسی و اجتماعی جامعه ایران و حکومت اسلامی، و همینطور بسته شدن پرونده دو خرداد سالها قبل بحرانی شد. تمام پروژه های سیاسی این خط یکی بعد از دیگری به بن بست رسیدند. حتی فضائی که در متن شکست راست افراطی برای نوعی از دولتگرایی باز شده است نمیتواند موقعیت این نیروها را در سیاست ایران تغییر دهد.

در یک نگاه وسیع تر نه فقط رژیم اسلامی بلکه کل اپوزیسیون راست ایران دارای پلاتفرم اقتصادی عمدتا مشترکی

بحران سرمایه داری و

موقعیت نیروهای اپوزیسیون ایران ...

استفاده شود. حزب توجه رهبران و فعالین کمونیست و سوسیالیست طبقه کارگر را به این وضعیت ویژه سیاسی جلب میکند. حزب توجه جامعه ایران و توده های عاصی از نظام اختناق و فقر و فلاکت سرمایه داری اسلامی را به شرایط ویژه امروز جلب میکند. درصد بسیار کمی از هزینه های که صرف نجات سرمایه ها میشود میتواند گرسنگی و فقر مطلق و مرگ از بیماریهای قابل علاج و دهها درد دیگر را در جهان ریشه کن کند. تنها کارگر و کمونیسم میتواند یک آینده خوشبخت و آزاد و انسانی را به ارمغان بیاورد. تنها کارگر و کمونیسم میتواند آزادی بیاورد چون سرمایه داری، نظامی که بر استثمار طبقاتی و تبعیض و سرکوب متکی است، اساسا نمیتواند آزاد باشد. حقانیت مارکس و برپائی یک جامعه آزاد و برابر و مبتنی بر تولید نیازهای انسان امروز بیش از هر زمان اثبات شده است. کار و وظیفه مبرم جنبش کمونیستی طبقه کارگر اینست که این حقانیت سیاسی را به پیروزی سیاسی تبدیل کند. حزب اتحاد کمونیسم کارگری با تمام قوا در این جهت تلاش میکند.*

اوضاع "سوسیالیستی" قلمداد کنند. کاری که از سران وال استریت و نهادهای بزرگ سرمایه داری و سخنگویانش اینروزها صورت میدهند. اما این خط پایه اجتماعی واقعی ندارد و مضافا اینکه نمیتواند از چهارچوب های جدید فکری و سیاسی جهانی جلو بزند. اینها در مقابل ابتدائی ترین خواستها و معضلات همین امروز مردم بسرعت خلع سلاح میشوند. با اینحال نباید مجال هیچ نوع سیاست دفاع از سرمایه را در زوروق "سوسیالیستی و دولتی" داد.

در ایران دوره، دوره کمونیسم طبقه کارگر است. نکته اساسی اینست که شکست راست افراطی و بی افقی اپوزیسیون راست در ایران بلافاصله به معنی پیروزی و پیشروی جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر نیست. تمام مسئله اینست که این فرصت بی نظیر سیاسی و شرایط مساعد برای عروج راه حل کارگری برای آزادی جامعه درک شود و از آن بعنوان تخته پرشی برای پیشروی کمونیسم کارگری

پیامدهای بحران سرمایه داری به اپوزیسیون راست از نظر من اینست که بیش از هر زمان امکاناتی برای عروج راه حل کارگری علیه کل سرمایه داری فراهم میکند. طبقه کارگر و جامعه ایران دولتها و باندهای متفرقه حکومت اسلامی را تجربه کردند. اینها هر جنگی بر سر مال و پول و قدرت با هم داشتند اما هر کدام از دیگری در روند محروم تر کردن طبقه کارگر هارتر بودند و اتفاقا در این قلمرو دعوانی نداشتند. اپوزیسیون راست ایران نیز در وضعیت سرمایه داری بحراندیده امروز و بنا به اشتراک پایه ای و طبقاتی شان با سرمایه داری، بدرجات متفاوت از این بی اعتباری تاثیر مستقیم میگیرد و جایگاه آنها در اذهان توده مردم کم رنگ تر میشود. این شرایط حقانیت نقد و پرچم کمونیستی طبقه کارگر در تقابل با اوضاع موجود را برجسته میکند. جنبشی که دهه های متمادی پرچم آنتی کاپیتالیستی را برافراشت و در بدترین شرایط از مارکس و کارگر و ضرورت و مبارزیت انقلاب کارگری قاطعانه و سربلندانه دفاع کرد، امروز باید در قامت آلترناتیو سیاسی جامعه با تمام اعتماد بنفس بمیدان بیاید. سقوط برج و باروهای راست افراطی و بی اعتباری عمومی سرمایه داری و ظهور سهمگین مارکس، میتواند و باید با پراتیکی کمونیستی به قدرت و پیشروی کارگر و جنبش رهایی بخش اش از وضعیت موجود ترجمه شود.

مخاطراتی نیز در راهند؛ اولاً جناح هایی از اپوزیسیون راست و جریانات چپ سنتی و طرفداران سرمایه داری دولتی تلاش میکنند شکست پرچم لجام گسیخته بازار و رجعت سران آنها به درجه ای از کنترل دولتی را "حقانیت دولتگرایی اقتصادی" جا بزنند. دسته جمعی تلاش خواهند کرد با "انتقادات" بستر رسمی خود را هماهنگ کنند. حتی بخشا تلاش خواهند کرد هر اقدام سرمایه داری را برای کنترل

است. پلاتفرم اقتصادی رفسنجانی و خاتمی و احمدی نژاد همان نسخه بانک جهانی و مبتنی بر بازار لجام گسیخته است. خصوصی سازیها در ایران و پیاده کردن اصل ۴۴ قانون اساسی رژیم یک نقطه اشتراک جناحهای حکومت و اپوزیسیون راست پرو غرب و ملی اسلامی است. اشتراکات اینها بعنوان نیروهای طرفدار سرمایه داری و جامعه طبقاتی بسیار بیشتر از اختلافات خانوادگی و تاریخی اینهاست. امروز خود جمهوری اسلامی نیز در این بن بست گیر کرده است. دولتی که در قلمرو سیاست و پروپاگاندا و حتی نظامی در چهار گوشه خاورمیانه با آمریکا در می افتد، همزمان سیاستهایی را پیاده میکند که نعل به نعل از بانک جهانی و صندوق بین المللی پول دیکته شدند. در باره تاثیرات این بحران به جمهوری اسلامی و اسلام سیاسی باید جداگانه صحبت کرد. اما تا به اپوزیسیون راست ایران برمیگردد، بحران جهانی امروز و شکست پلاتفرمی که دو دهه سیمای سیاسی و اقتصادی جهان را شکل داد، افق و استراتژی اینها را بدرجات متفاوت زمینگیر کرده است. امروز کمتر کسی در این اپوزیسیون میتواند در مقابل مردم از سرمایه داری دفاع کند و یک آینده سیاسی مبتنی بر سرمایه داری را با اعتماد به نفس در مقابل جامعه بگذارد. تردیدی نداشته باشید که مورد هجوم مستمعین شان قرار میگیرند. وضعیت امروز راست بگونه ای است که هر نیروی طبقه حاکم باید سهمش را از بی اعتباری عمومی سرمایه داری بپردازد و هر نیروی طرفدار دموکراسی نظم نوینی باید برای تجدید حیات فکری و سیاسی خود فکری بکند.

۳- کمونیسم کارگری

تمام اهمیت این اشاره کوتاه، و تاکید میکنم خوشبینانه، در مورد

پخش نشریه و اسناد حزب در اصفهان

بنا به گزارش دریافتی، یکشنبه شب ۲۷ مهرماه، تعدادی از فعالین کمونیست در اصفهان قطعنامه حزب در باره "علیه گرانی و فقر، وظایف جنبش کمونیستی طبقه کارگر" و نشریه شماره ۷۱ یک دنیای بهتر را در محلات فقیر نشین اصفهان پخش کردند.

بنا به گزارش این اسناد حزبی در خیابان های کهن دژ، صمدیه لباف، امام رضا و صارمیه اصفهان در خانه ها انداخته شد. لازم به ذکر است که خیابان های نام برده محل سکونت محروم ترین اقشار طبقه کارگر و همچنین بیکاران در شهر اصفهان می باشد که در شرایط زیر خط فقر زندگی میکنند.

محلات و مراکز کارگری بویژه مناطقی هستند که باید زیر پوشش مستمر تبلیغات کمونیستی و توزیع ادبیات حزب قرار گیرند. حزب تلاش این فعالین را برای توزیع ادبیات کارگری و کمونیستی ارج میگذارد و به آنها خسته نباشید میگوید.

حزب اتحاد کمونیسم کارگری

۱۸ اکتبر ۲۰۰۸ - ۲۷ مهر ماه ۱۳۸۷

بحران سرمایه داری، بحران حکومت اسلامی

علی جوادی



افت درآمد دولتی عملاً به معنای انتقال بحران اقتصادی در سطح جهانی به سرمایه داری در ایران است.

بحران اقتصادی نظام سرمایه داری جهانی بدون شک تأثیرات و تبعات گسترده خود را بر سرمایه داری در حکومت اسلامی و هر جامعه دیگری خواهد گذاشت. در ایران، بحران و بن بست اقتصادی رژیم اسلامی را تشدید خواهد کرد. برای اثبات این مسأله راه چندان دوری نباید رفت. مسئولین بانکی رژیم اسلامی از هم اکنون زنگهای خطر را به صدا در آورده اند. موقعیت اقتصادی رژیم اسلامی در واقع حاصل جمع واقعیات بحران اقتصادی جهان سرمایه داری با بن بست اقتصادی رژیم اسلامی است. این رژیم به لحاظ اقتصادی هیچ چشم اندازی ندارد. اینگونه نیست که در دوران رونق اقتصادی سرمایه داری جهانی از ویژگی های آن بهره مند خواهد شد. بر عکس ویژگی های رژیم اسلامی، مختصات سیاسی و ایدئولوژیک آن، در واقع مانعی جدی در تبدیل بازار داخلی ایران به بخشی ارگانیک و ادغام شده در بازار جهانی است. واقعیات سیاسی، مسائل اساسی خاورمیانه، جنگ دو قطب تروریستی جهان معاصر، آن ویژگی های عمومی ای هستند که علامت اقتصادی بزرگی در بالای سر حکومت اسلامی قرار میدهند. مسأله این است که بحران سرمایه جهانی بحران اقتصادی رژیم اسلامی را تشدید میکند، اما رونق آن الزاماً تأثیری در موقعیت اقتصادی رژیم اسلامی به لحاظ اقتصادی یک پروژه شکست خورده است.

ارتباط و در هم آمیختگی بازار جهانی و بازار داخلی جوامع مختلف در شرایط کنونی به اشکال مختلف متحقق و تأمین میشود. صدور سرمایه، صدور کالا، و صدور وسایل مصرف زندگی و نیازمندیهای تولید، حلقه های این ارتباط تنگاتنگ را تشکیل میدهند. اما رژیم اسلامی حوزه صدور مستقیم سرمایه نیست. و این مسأله خود را در پائین بودن درصد سرمایه صادر شده به کل سرمایه در گردش در جامعه نشان میدهد. اما پائین بودن حجم سرمایه مستقیم صادر شده به ایران را حجم بالای صدور کالاهای مصرفی و وسایل تولیدی عموماً جبران میکنند. در عین حال اگر چه سهم صدور مستقیم سرمایه خارجی به کل سرمایه در بازار داخلی در نگاه اولیه محدود است اما برای پی بردن به واقعیت نقش سرمایه و عملکرد آن در بازار داخلی ایران باید به نقش و عملکرد اقتصادی و منشاء سرمایه دولتی پرداخت. منشاء سرمایه دولتی در ایران اساساً سرمایه خارجی است. در آمد نفت در واقع همان نقشی را در بازار داخلی ایران ایفا میکند که صدور سرمایه در جوامع دیگر ایفا میکند. در حال حاضر سقوط در آمد نفت و

بر خلاف تبلیغات کودنانه سران حکومت اسلامی، بحران جهان سرمایه داری بر عمق و دامنه بن بست اقتصادی و سیاسی و اجتماعی رژیم اسلامی خواهد افزود. رژیم اسلامی در پس این بحران نه مجرا و زمینه ای برای نفس کشیدن بلکه برعکس موقعیت خود را شکننده تر و تضعیف شده تر خواهد یافت. پی آمدهای اقتصادی و سیاسی و اجتماعی بحران جهان سرمایه داری بر رژیم اسلامی کدامند؟ دلایل و مبانی اساسی چنین ارزیابی ای چیست؟

تشدید بحران اقتصادی رژیم اسلامی

از واقعیت پایه ای نظام سرمایه داری باید شروع کرد. سرمایه داری نظامی جهانی است. در هر گوشه ای از جهان از قانونمندی یکسانی تبعیت میکند. هر چند که در هر جامعه ای از ویژگیها و خصوصیات خاص خود برخوردار است، اما ماهیت، عملکرد و هدف فعالیت اقتصادی در این نظام یکسان است. تولید سود و انباشت سرمایه مرز و ملیت و قومیت و مذهب نمی شناسد. بعلاوه جهان "دهکده ای" است تنگاتنگ که با خطوط اینترنت و گردش سرمایه و انتقال تکنولوژی و اطلاعات و تحرک نیروی کار در ارتباط دائم است. حتی دیوارهای چین و مرزهای کشوری هم مانعی در مقابل گسترش دامنه های بحران سرمایه داری به سایر جوامع نیستند. به اعتبای دیگر همانطور که در دوران رونق اقتصادی سرمایه در سطح جهان علی العموم ما شاهد گسترش عرصه های سودآوری و سرمایه گذاری و انباشت هستیم، در دورانهای رکود و بحران اقتصادی هم شاهد انتقال و تأثیرات بحران بازار جهانی بر بازار داخلی در کشورهای مختلف خواهیم بود. واقعیت این است که نرخ سود در نظام سرمایه داری گرایشی به نزول

است، قابل تصور نیست. علاوه بر این احتمال هر نوع گشایش اقتصادی کاپیتالیستی حتی بدون نظام اسلامی کم رنگ تر شده است. اراجیف خامنه ای و احمدی نژاد و رفسنجانی حتی راه حل موقتی هم برای بن بست اقتصادی رژیم نیست. هرگونه گشایش اقتصادی حتی بطور موقت هم مستلزم سرنگونی رژیم اسلامی و تغییر حکومت سیاسی در جامعه است. "هیولای اقتصاد، جمهوری اسلامی را به سمت سقوط میراند." (منصور حکمت)

پی آمده های سیاسی و اجتماعی موقعیت سیاسی رژیم اسلامی تابعی از قدرت سرکوبگری رژیم است. رژیم اسلامی برای سر پا ماندن باید بزند، تا باقی بماند. روزی که نتواند سرکوب کند، روز سقوطش آغاز میشود. در مقابل مردمی است که در تکاپوی سرنگونی اش هستند. مستقل از افت و خیزهای جنبش توده های مردم برای سرنگونی، مسأله قدرت سیاسی و تعیین تکلیف دولتی مسأله ای باز و یکسره نشده است. رژیم اسلامی در مقابل نسل جدیدی از مردم، نسل جوان، قرار دارد که در عرصه سیاست تاریخ کوله بار زخمهای وارده بر جامعه در سالهای استقرار حاکمیت خونین رژیم اسلامی را بر پیکر خود ندارند. این شرایط تصاویر بیان کننده موقعیت دائمی رژیم اسلامی اند. کمتر رژیمی قادر به دوام در چنین شرایطی است.

اما شرایط حاد جهانی چه تأثیری بر بحران سیاسی رژیم دارد؟ برای پاسخ باید به تغییر موقعیت جنبشهای اجتماعی در اپوزیسیون نگاهی انداخت. یک پی آمد تحولات اقتصادی حاضر شکست پرچم وحشی ترین مدافعین بازار آزاد در سطح جهانی است. آنچه که ارتجاع جهان سرمایه داری، "انقلاب

بحران سرمایه داری، بحران حکومت اسلامی...

در قرن بیست و یکم باشد. سران رژیم اسلامی به تکاپو افتاده اند. کودکانه در پس این بحران به دنبال راهی برای گسترش موقعیت ایدئولوژیک اسلام در جامعه و منطقه هستند. میکوشند اینگونه وانمود کنند که بحران جهان سرمایه داری زمینه ای برای عروج ارتجاع پوسیده و گندیده اسلامی است. در شرایطی این خزعبلات را تکرار میکنند که شیخ مارکس بار دیگر در قلب جوامع سرمایه داری به گردش در آمده است. این اراجیف را نمیتوان جدی گرفت، بیان استیصال رژیم است. اینها تبلیغات رژیمی در حال احتضار است. خودشان هم میدانند که اسلام رفتنی است. میدانند که اسلام و حکومت اسلامی مورد انزجار اکثریت عظیم توده های مردم است. جامعه ایران در آستانه عظیم ترین تحول ضد مذهبی در جهان معاصر است. جمهوری اسلامی در لبه پرتگاه است. بحران جهان سرمایه داری منجر به تشدید بحران رژیم اسلامی خواهد شد. راهی فراری نیست. دگرگونی عظیم اوضاع اجتناب ناپذیر است. متمدنترین راه، سرنگونی رژیم اسلامی و خلع ید سیاسی و اقتصادی از سرمایه و اسلام در پس یک انقلاب کارگری است. این هدف ماست! *

تخفیف، به کشمکشهای اجتماعی و طبقاتی در جامعه حدت بیشتری می بخشد. تشدید پلاریزاسیون طبقاتی یک محصول چنین شرایطی است. رژیم اسلامی در شرایطی که مردمی به کمین آن نشسته اند، در شرایطی که کمونیسم کارگری نگاهها را به طرف آلترناتیو خود جلب کند، در شرایط شکننده تر و وخیم تری قرار خواهد گرفت. مردم به دنبال پاسخ معضلات سیاسی حاضرند. به دنبال راه حلی انسانی میگردند. آزادی میخواهند، رفاه میخواهند، برابری اقتصادی و سیاسی میخواهند. این شرایط و ویژگی ها یعنی گسترش مقبولیت راه حل کمونیسم کارگری. راه حل های بورژوازی و بازار آزادی و راست پروغری اساسا بی اعتبار شده اند.

مسلم فاصله بسیاری میان مقبولیت و مادیت بخشیدن به پیروزی در یک مصاف سیاسی سترگ است. تحقق چنین شرایطی محصول تلاشی همه جانبه است. اما علیرغم پیچیدگی ها و موانع تحقق چنین پروژه ای، جامعه ایران میتواند پرچمدار اولین انقلاب کارگری

آمریکا قرار دارد، کسانیکه فریاد "تانکیو بوش" را سر میدادند، نمیتوانند سرنوشت چندان متفاوتی داشته باشند. واقعیت این است که هم "حزبی های" جورج بوش در اپوزیسیون ایران هم سرنوشت جورج بوش هستند. راه فراری برایشان نیست! حاشیه ای تر خواهند شد.

این ویژگی ها از طرف دیگر هر چه بیشتر جنبش کمونیسم کارگری و آلترناتیو کارگر و کمونیسم را در محور اصلی سیاست در جامعه در قبال سایر جنبشهای اجتماعی قرار میدهد. در پس واقعیات خشن بحران جهان سرمایه داری، اذهان پرسشگری که به دنبال پاسخهای پایه ای در قبال بحران جهانی میگردند، مارکس و کمونیسم کارگری و منصور حکمت را می یابند. شرایط کنونی چشمها را بیش از گذشته به سوی کمونیسم کارگری خیره میکند. مقبولیت آلترناتیو رهاییبخش و انسانی کمونیسم کارگری یک واقعیت انکار ناپذیر است. برجسته شدن موقعیت کمونیسم کارگری، کمونیسم بدون

ریگان"، نام گذاشته بودند، عملا به پایان خود رسیده است. شکست ریگانیم و تاجریسم در حقیقت بیانگر پایان تهاجم افراطی ترین جناح سرمایه جهانی در دوران پس از جنگ سرد در اذهان جامعه است. حتی کودن ترین مدافعین سرمایه داری هم این واقعیت را انکار نمیکند. شکست تهاجم بازار و شکست جریان راست افراطی "ننو کنسرواتو" در کاخ سفید، مجموعا به افول سیاسی نیروها و جناحهای متعدد این جنبش در سطح جهانی منجر خواهد شد. این جناحها در اقصی نقاط جهان را از سوخت لازم برای پیشروی بی بهره خواهد کرد. در حقیقت بحران راست ترین جناحهای سرمایه در سطح جهانی به بحران و وخامت بیشتر موقعیت سیاسی جریان راست پروغری در اپوزیسیون ایران ترجمه خواهد شد. حتی اگر این رابطه یک رابطه یک به یک نباشد. بدون تردید رابطه ای مستقیم است. این گرایشها که در پس تعرض بازار آزاد و پروژه های نوکنسرواتوها زمینه هایی برای قدرت گیری یافته بودند، با شکست "پروژه عراق" و عدم قابلیت تکرار آن دچار یک دبیرسیون سیاسی شدند. بحران کنونی این جریانها را در یک موقعیت وخیم سیاسی تر قرار داده است. کسانی که پرچمدار پروژه های ریاضت اقتصادی هستند، کسانی که دست بی رحم بازار را درمان دردهای جامعه معرفی میکردند، کسانی که پرچمدار لجام گسیختگی سرمایه و قرار دادن سرنوشت جامعه در انقیاد سرمایه بودند، چشم انداز مطلوبی برای حفته کردن این عقایق ارتجاعی و ضد انسانی به جامعه ندارند. این شرایط منجر به حاشیه ای شدن اپوزیسیون راست پروغری در تحولات سیاسی جامعه خواهد شد. اگر سناتور مک کین کاندید حزب جمهوریخواه آمریکا بخاطر قرار گرفتن در کنار جورج بوش مورد انزجار بخش وسیعی در جامعه

آخر هفته

تحلیل و نظر

Weekend

Analysis & Views

$$M = EC^2$$

$$C = ME^2$$

$$E = MC^2$$

$$2 = MC^e$$

آخر هفته

برنامه ای سیاسی، اجتماعی و علمی

با علی جوادی

شنبه ها ساعت ۱۲ تا ۱:۳۰ بعد از ظهر

در کانال یک

بحران سرمایه داری و جمهوری اسلامی

در حاشیه اظهارات خامنه ای و سران رژیم

خامنه ای و سران رژیم در وارونه کردن مارکسیسم و کمونیسم اتفاقا با سران دست راستی بازارهای بورس و بانکها و دولتهای سرمایه داری و رسانه های نوکر هم آواز هستند. تبلیغاتشان از یک جنس است. آنها هم سیاست دولتی کردن بانکها و موسسات اقتصادی توسط امثال بوش را ریاکارانه اقدامی "سوسیالیستی" مینامند. آنها هم مانند سایر مبلغین کودن بورژوازی سقوط سرمایه داری دولتی شوروی را سقوط سوسیالیسم و شکست "مارکسیسم" می نامند. همه شان تلاش دارند نفرت مردم از سرمایه داری و نقش مخرب آن در نابودی زندگی شان را شیدانه به سوسیالیسم ربط دهند.

این تبلیغات رژیم اسلامی تنها باعث تشدید انزجار طبقه کارگر و مردم محروم از این رژیم خواهد شد. بهتر است بجای این تشبیهات خاک دیگری بر سرشان بریزند. تبلیغات ضد کمونیستی اگر تا مدتی پیش و در اوج عوامفریبی بازار و دمکراسی و "دگراندیشی" هنوز اینجا و آنجا موثر بود، با وضعیتی که سرمایه داری اکنون به آن دچار شده است دیگر تماما به ضد خود تبدیل شده است. امروز گوشها و چشمها برای شنیدن و دیدن باز است و تبلیغات ضد کمونیستی تنها نفرت از گویندگانش را موجب میشود. ایران یکی از مساعدترین جوامع برای عروج مجدد کمونیسم است. خامنه ای و شرکا بعنوان حکام و سران نظام نکبت سرمایه داری اسلامی در ایران حق دارند نگران باشند. رندی آخوندی چاره ساز نیست. دور نیست روزی که از کل حکومت اسلام و سرمایه در ایران در پس یک انقلاب عظیم کارگری خلع ید شود.

مرگ بر جمهوری اسلامی!

مرگ بر سرمایه داری!

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

حزب اتحاد کمونیسم کارگری

۱۷ اکتبر ۲۰۰۸ - ۲۶ مهر ماه ۱۳۸۷

ایران سیر رشد داشت. وضعیت سیاسی جنبش های اجتماعی، مقبولیت سیاسی کمونیسم مارکس و منصور حکمت و بی اعتباری آلترناتیو راست پرو غربی در متن تحرک طبقه کارگر در جامعه بیش از پیش امکان و زمینه اجتماعی رشد راه حل کمونیستی را تقویت میکند. تردیدی نیست وضعیت امروز دنیا و بی اعتباری سرمایه داری و به جلو آمدن مجدد مارکس و حقانیت راه حل سوسیالیستی، باید خامنه ای و سران رژیم را نگران کند. این جفتک اندازیهها تنها تبلیغات پوک ضد آمریکائی نیست بلکه واکنشی آگاهانه و سیاسی به مخاطراتی است که در مقابلشان قرار دارد. آنها اوضاع و سیر آن را تشخیص داده اند و پیشاپیش به استقبال آن رفته اند.

حقیقت اما اینست که اسلام سیاسی بطور کلی و جمهوری اسلامی بطور مشخص از این بحران قویتر بیرون نمی آید. این بحران به تشدید بحران حکومت اسلامی هم منجر خواهد شد. آنها نمیتوانند بحران اقتصادی و شکست سیاسی و ایدئولوژیک راست افراطی را "پیروزی" خود بنامند. اسلام نه اقتصاد "متفاوت و برتری" دارد و نه این بحران حاصل رشادتهای آنهاست. آنها هنوز باید برای عضویت در سازمان تجارت جهانی و وارد شدن به پیمانهای اقتصادی سرمایه داری جان بکنند و هنوز باید نظام گندیده شان را براساس نیازهای بازار و سود و جنایت و اسلام سرپا نگهدارند. حرفهای خامنه ای و شرکا برای کارگران پیشیزی ارزش ندارد. مردم در پس این اظهارات هراس حکومت و قدرت مارکس و کمونیسم را جستجو میکنند.

میکند. آنها علیه "لیبرال دمکراسی" هرچه بگویند کل حکومتشان در حقیقت ابزار همین نظام سرمایه داری است. علیرغم ادعاهای پوچشان خود عاملین همان سیاستها هستند. با همان قواعد بانک جهانی و صندوق بین المللی پول پیش میروند. خود مجریان سیاسی سرمایه داران و کارفرماهای دزد هستند. حکومت اسلامی حکومت کثیف ترین جناحهای سرمایه است. بحران سرمایه داری در حقیقت بحران آنها است. علیرغم کشمکش هایشان بحران سرمایه داری بحران طبقه این اوباش است. این مرتجعین نیز ناچارند با تبعات این بحران بسازند. باید با کاهش قیمت نفت و انقباض سرمایه گذاریها آنهم بشدت بیشتری در جایی مانند ایران روبرو شوند و بعنوان یک جز سرمایه داری بحران زده دنیا با تبعات سیاسی و اقتصادی جهانی و منطقه ای و کشوری این بحران روبرو شوند. سکوت اینها در مورد بحران سرمایه داری و لفاظی اسلامی علیه "لیبرال دمکراسی" بجای برسیمت شناسی واقعیت از همین روست. برخلاف آنها کمتر کودنی در دنیا فکر میکند که ایندوره دوره رشد جنبش اسلامی برای "هدایت بشر" است.

اما جالب اینست در جایی که امروز هر روزنامه و هر رادیو و تلویزیونی بیمورد و بامورد از مارکس صحبت میکنند و حتی راستهای ضد کمونیست ناچارند خطر رشد عقاید مارکسیستی و سوسیالیستی را خاطر نشان کنند، این حضرات آدمکش حمله به مارکسیسم و کمونیسم را مجددا شروع کرده اند! و این البته از سر خروس بی محل بودنشان نیست بلکه آگاهانه و سیاسی است. در ایران چپ و کمونیسم طبقه کارگر بطور کلی زمینه رشد وسیع دارد. عقاید سوسیالیستی حتی در دوره قبل که در غرب با استهزا از طرف میدیای رسمی روبرو میشد، در

خامنه ای و سایر سران رژیم اسلامی با حمله به مارکسیسم و کمونیسم به بحران جهان سرمایه داری برخورد کردند. حمله سران رژیم به مارکسیسم و کمونیسم اتفاقا بیان وحشت آنها از زمینه اجتماعی مساعدی است که بویژه در ایران و در متن تلاشهای کمونیسم کارگری و بی اعتباری عمومی سرمایه داری برای آلترناتیو کارگری و کمونیستی پدید آمده است.

دیدنی است: خامنه ای میگوید مارکسیسم و لیبرال دمکراسی دو رقیب جهانی جنبش اسلامی بوده اند که یکی بعد از دیگری زمین خورده اند. احمدی نژاد یاد امام زمان و ادعای ماموریت جهانی برای هدایت بشریت افتاده است! خامنه ای و احمدی نژاد و لاریجانی و جنتی صرفا خوشحالی شان را از مشکلات آمریکا بیان نمیکند. اینها اگر نمک نشناس نباشند، باید در خلوت خود از آمریکا ممنون باشند که در متن جدال با بلوک رقیب شرق و ملزومات سرکوب انقلاب ۵۷ دستشان را گرفت و از حاشیه جامعه آنها را به قدرت رساند. در واقع اما این اوباش آدمکش رو به جنبش اسلامی سخن میگویند و تلاش میکنند این بحران اقتصادی و شکست ایدئولوژیک راست افراطی را پیروزی خود قلمداد کنند.

اما اینها خواب و خیال و سرخ نگاهداشتن صورت با سیلی است. جمهوری اسلامی تنها موقتا و در کوتاه مدت میتواند از منافذی که این بحران ایجاد کرده و از جمله موقعیت تضعیف شده تر آمریکا نفسی بکشد. اما این خوشبینی بسیار بسرعت جای خود را به واقعیات سرسخت اقتصادی و سیاسی میدهد و معضل دیرینه بقا را برای رژیم اسلامی جدیتر

هشدار به ناسیونالیسم کرد مدافع کومه له "ترمزهایتان را چک کنید!"

آذر ماجدی

ای مردم زحمتکش کردستان" که یکی از اسناد پرافتخار کومه له در تاریخ کردستان است، نوشته منصور حکمت است.

مبارزه برای حقوق زن در کردستان یکی از لحظات درخشان مبارزه کمونیسم با مردسالاری و عقب ماندگی ناسیونالیسم کرد است. موقعیت زنان در کردستان و تشکیلات و مقرات کومه له هنگام ورود منصور حکمت به کردستان بی شباهت به وضعیت زنان تحت رژیم اسلامی نبود. تغییر این شرایط، عقب راندن زن ستیزی اسلامی - ناسیونالیستی جان سخت و فراهم آوردن شرایط نسبتاً برابر برای دخالت زنان در فعالیت های تشکیلاتی، سیاسی و بویژه نظامی حاصل فعالیت توقف ناپذیر و مارکسیستی منصور حکمت است. همین واقعیت که اکنون در میان امضاء کنندگان بیانیه فراکسیون کومه له اسم کادرهای زن کومه له را می بینیم و این واقعیت که اکنون درون کمیته مرکزی کومه له شاهد حضور زنان هستیم، همه دستاورد نبرد قاطعانه منصور حکمت با مردسالاری از نوع بسیار عقب مانده آن در کردستان و درون تشکیلات کومه له است. این دوستان اگر یک لحظه به آن دوره ببیند، بیاد میاورند که در تشکیلات کومه له نه تنها زنان بی حقوق و نابرابر بودند، بلکه حجاب اجباری و آپارتاید جنسی نیز حاکم بود. زنانی که از شهرهای دیگر به کردستان و به کومه له در مناطق آزاد می آمدند، اولین چیزی که دریافت می کردند، یک تکه روسری بود که باید بر سر می گذاشتند و تعداد بسیاری درس اخلاق که همه یادآور مردسالاری اسلامی و آخوندی بود. تمام این عقب ماندگی هم تحت پوشش "مردم دهات عقب مانده اند و ما باید به مذهب توده ها احترام بگذاریم" توجیه می شد.

اتهام نابودی کومه له ابتدا توسط دفتر شیخ عزالدین حسینی، بویژه پس از پیوستن کومه له به نیروهای مارکسیسم انقلابی، رفتن منصور حکمت به کردستان و سپس تشکیل حزب کمونیست ایران، طرح شد و سپس پس از جدایی منصور حکمت توسط بخشی از رهبری وقت کومه له، بویژه عبدالله مهدی تکرار شد. اکنون هم بازمانده های مفلوک همین خط دارند این اتهامات مندرس و رنگ باخته را تکرار می کنند. از یک طرف هنوز سرود "کومه له واک پولان" سر می دهند و از طرف دیگر مدعی اند که منصور حکمت و کمونیسم کارگری کومه له را نابود کردند.

مبارزه با مذهب و عقب ماندگی و خرافات آن محصول کار او

احساسات ناسیونالیستی مردم در کردستان و پیشمرگان کومه له شرایط را به نفع خود بچرخاند. این تبلیغات به جایی نرسید. اما پس از استعفای منصور حکمت از حزب کمونیست ایران و تشکیل حزب کمونیست کارگری ایران، همین تبلیغات کثیف و دروغین توسط برخی از رهبری کومه له، از جمله عبدالله مهدی که خود از مخالفین آتش بس یک جانبه با حزب دموکرات پیشنهادی منصور حکمت بود، در محافل مختلف تکرار شد. (به متن پیاده شده از نوار پرسش و پاسخ منصور حکمت در شبکه پالتاک که در همین شماره به چاپ رسیده است رجوع کنید).

جای تعجب نیست که ناسونالیسم کرد از همان ابتدای نزدیک شدن کومه له به مارکسیسم انقلابی یک جنگ آشتی ناپذیر با منصور حکمت را آغاز کرد و هنوز نیز به آن ادامه میدهد. ناسیونالیسم خجول درون کومه له و ناسیونالیسم هار در حزب دموکرات و دفتر ماموستا شیخ عزالدین حسینی و در قالب احزاب ناسیونالیست کرد عراق یک آن از نبرد آشکار و پنهان علیه منصور حکمت باز نایستادند. ترور شخصیت یکی از طرق شناخته شده و کثیف این جریان علیه منصور حکمت بوده است.

زمانی که میخواستند افتخارات کمونیستی کومه له را برشمارند، هر آنچه بر آن انگشت می گذارند دستاورد و نتیجه کار شبانه روزی منصور حکمت است، اما جا به جا او را متهم می کنند که با نیت قبلی برای توطئه نابودی کومه له به کردستان رفته است. به چند نمونه از دستاوردهای ترقی خواهانه و انسانی در کومه له که محصول تلاش های بی وقفه منصور حکمت است، توجه کنید: بیانیه "حقوق پایه

خصوصیت ناسیونالیسم با منصور حکمت و کمونیسم کارگری قابل درک است. منصور حکمت اولین و تنها رهبر کمونیستی است که پس از مدفون شدن مارکسیسم زیر آوار تعابیر بورژوازی و خرده بورژوازی پوپولیستی، پرچم مبارزه قاطعانه و سرسخت علیه ناسیونالیسم را در وجوه مختلف تئوریک، سیاسی و سازمانی بلند کرد. منصور حکمت در طول ربع قرن مبارزه مارکسیستی، موفق شد به یک کمونیسم قوی، رادیکال و بر مبنای تئوری مارکس در ایران شکل دهد. مبارزه با ناسیونالیسم از هر نوع آن، عظمت طلب و قومی، یک وجه مهم این مبارزه پر افتخار است.

تجربیات کثیف علیه منصور حکمت برای مدت طولانی یکی از تم های همیشگی رادیو حزب دموکرات کردستان بود. بویژه زمان جنگ داخلی در کردستان میان کومه له و حزب و دموکرات این تبلیغات اوج گرفت. حزب دموکرات می کوشید این مارکسیست "فارس" را مسبب جنگ قلمداد کند تا با تحریک



است. تا زمان تشکیل حزب کمونیست ایران، در مراسم تدفین و یادبود رفقای کمونیست جان باخته، فاتحه خوانده می شد و از مسجد اوراد مذهبی پخش می شد. رفقای کمونیستی که قصد ازدواج داشتند به حضور آخوند فرستاده می شدند. مراسم ازدواج ابراهیم عزیززاده با گلی خرمی در بیژوه در شهریور 1362 اولین ازدواج مدنی در کومه له است. اما حتی برای رسمیت یابی این ازدواج هم عده ای از جمله منصور حکمت و من به چادری با حضور نمایندگان دفتر شیخ عزالدین حسینی دعوت شدید تا به آنها اطلاع داده شود که از این پس ازدواج ها در کومه له غیرشرعی خواهد بود.

حفظ جان کمونیست هایی که هر روز در جنگ در کردستان به زمین می افتادند یکی از دغدغه های شبانه روزی منصور حکمت بود. بالاخره با تبیین استراتژی کمونیستی جنگ در کردستان او موفق شد آمار کشته شدگان و مجروحین را بمیزان زیادی کاهش دهد. تعداد بسیاری از کادرها و اعضای کومه له و خانواده هایشان جان خود را مدیون تلاش های شجاعانه و خستگی ناپذیر منصور حکمت اند. تلاش های او برای سبک کردن اردوگاه های کومه له در خاک عراق و سرعت بخشیدن به پروژه اعزام به خارج کشور جان بسیاری از این انسان ها را از کودک و پیر و جوان از مرگ و آوارگی حفارت بار نجات داد. این پروژه که طرح آن توسط منصور حکمت داده شد و عبدالله مهدی با شتاب بسیار مسئولیت آن را بعهده گرفت و تا پیش از جدایی ما از حزب کمونیست ایران در تشکیلات ژست اجرای آن را می گرفت، بعداً توسط شخص او و ناسیونالیست های ریاکار به پروژه نابودی کومه له تغییر نام پیدا کرد. اینها آن چنان

هشدار به ناسیونالیسم کرد مدافع کومه له "ترمز هایتان را چک کنید!..."

ریاکار اند که در خلوت اذعان می کنند که جان خود را مدیون منصور حکمت اند ولی در مقابل جامعه منصور حکمت را متهم به نابودی کومه له می کنند.

باید از ناسیونالیست های جیونی، چون فرخ معانی، پرسید که چرا در زمان تشکیل فراکسیون کمونیسم کارگری درون حزب کمونیست ایران اکثریت وسیع کادرها و رهبری کومه له به این فراکسیون پیوستند؟ بخش وسیعی از رهبری زحمتکشان، از جمله عبدالله مهندی، و از امضاء کنندگان فراکسیون فعلی از آن زمره اند. منصور حکمت فریب شان داده بود؟ باید به آنها هشدار دارد که یادآوری تاریخ به نفع شان نیست. منصور حکمت متأسفانه دیگر در میان ما نیست، اما یاران او که همواره با افتخار در کنار او برای برافراشتن پرچم کمونیسم و مارکسیسم جنگیده اند، هنوز هستند و دروغ های آنها را بی مهابا افشاء خواهند کرد.

اشاره به استعفاى تعدادی از اعضای کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران و کومه له در پلنوم شانزده حزب کمونیست یکی از این وقایع تاریخی است. در همان مقطع منصور حکمت توصیه کرد که نوارهای این پلنوم در میان کلیه اعضای حزب پخش شود، تا مانع همین تاریخ نگاری های دروغین گردد. کلیه نوارهای این پلنوم پیاده شده و متن آن موجود است. منصور حکمت در آن مقطع بخاطر حفظ حرمت انسان های زبون و جیونی که خود را پیرو منصور حکمت می نامیدند و با گریه اعلام می کردند که اشتباه کرده اند، و مخلصانه در رکاب کمونیسم کارگری و منصور حکمت مبارزه خواهند کرد، تصمیم به عدم انتشار آن گرفت. ما نیز بخاطر احترام به این تصمیم منصور حکمت تاکنون از چاپ آنها صرف نظر

کرده ایم. اما ادامه این تاریخ نگاری دروغین راهی بجز انتشار آنها برایمان باقی نخواهد گذاشت.

اسناد بسیار است. خوشبختانه نوار مباحث منصور حکمت در آن مقطع موجود است. اسناد کتبی مصوب پلنوم ها و کنگره ها وجود دارند. یک نگاه به این اسناد، افشاء گر چهره کثیف و ریاکار ناسیونالیسم کرد است. یکی از این اسناد که بیانگر توجه زائدالوصف و انسانی منصور حکمت به جان و حرمت تک تک انسان های حاضر در مقرهای کومه له است را می توان در کتاب "اسناد خلیج" یافت. متن پیاده شده نوارى که منصور حکمت برای تشکیلات کومه له پیش از آغاز جنگ خلیج ارسال کرده است، تلاش او برای حفظ تشکیلات کومه له و حزب کمونیست ایران را در منطقه به روشنی بازگو می کند. این نوار در توضیح قطعنامه "فراکسیون کمونیسم کارگری در مورد موقعیت و وظایف ما در قبال جنگ احتمالی در خاورمیانه" است.

"وقتی مساله جنگ را برجسته می کنیم، طبیعا داریم یک چیزهایی را کم رنگ می کنیم. از جمله و عملا داریم تمام بحث مان درباره دورنمای فعالیت مان در کردستان در عرصه های مختلف تبلیغی، ترویجی و سازماندهی را کم رنگ می کنیم... بحثی که در این قطعنامه هست و در واقع روح آن را تشکیل می هد اینست که اگر ... ما وظایف سیاسی اساسی و روشنی در جامعه کردستان داریم که باید پیش ببریم، آنوقت امروز... شرط لازم انجام این وظایف اینست که از این دوره درست بیرون بیائیم. خط سیاسی کمونیستی - کارگری در

کردستان معنی اش این نیست که انسان در هر لحظه مشغول یک فعالیت تبلیغی و ترویجی و سازمانگرانه بر مبنای کمونیسم کارگری است. بلکه اینست که ما نیروی پیش برنده این حرکت را بدرستی حفظ میکنیم و از گذرگاه های تعیین کننده عبور میدهیم. اگر کسی ایراد بگیرد که "تمام کار ما امروز شده حفظ خود، حفظ انسان ها، ارگان ها، ادامه کاری ارتباطات کارگری، پس ارگان های تبلیغی و ترویجی و سازماندهی ما ... چکار می کنند؟" جواب من جوابی است که باید 30 خرداد به این نوع ایرادها داده میشد و آن اینست که وقتی دشمن هجوم برده است، کسی که واقعا می خواهد کاری از پیش ببرد آن روز صفش را نگه میدارد."

"ما تاوان این روش را بیشتر پرداخته ایم. ما تاوان این را داده ایم که مستقل از اینکه اوضاع عینی چگونه است به کار خودمان بر طبق اولویت های تعریف شده مان ادامه دادیم. ما در مقطع 30 خرداد به اصل حفظ خود و به اصل عقب نشینی منظم کم توجه کردیم. به این فکر نکردیم که بهرحال فردایی وجود دارد، این دوره می گذرد و ما بهرحال باید بدانم که 6 ماه دیگر، بعد از گذار از این دوره، در چه موقعیتی قرار میگیریم. از اتحاد مبارزان کمونیست به

تنهایی 200-300 رفیق در آن یک سال دستگیر شدند که عده زیادی از آنها بعدا اعدام شدند. ما چنان تلفاتی دادیم چون به معنی واقعی این را نفهمیدیم که اگر قرار است آینده ای برای چپ و کمونیسم ایران وجود داشته باشد، یک شرط آن اینست که انسان هایی که قرار است این آینده را تضمین کنند حفظ شوند." (منصور حکمت، بحران خلیج و رویدادهای کردستان عراق، ص 17).

امضاء کنندگان بیانیه فراکسیون و مدافعین ناسیونالیست دیگر کومه له که اکنون در شرایط امن خارج کشور و پس از یک دوره کناره گیری و استراحت بیاد زنده کردن کومه له افتاده اند و در این راه در حال دویدن به آغوش ناسیونالیسم هار از نوع زحمتکشانی، به منصور حکمت حمله می کنند و اتهامات دست چنم و مندرس بسوی او و کمونیسم کارگری پرتاب می کنند، جان و آسایش کنونی خود و خانواده هایشان را مدیون ذکاوت، تیزهوشی و شجاعت رهبری منصور حکمت هستند. منصور حکمت عملا کومه له و بویژه بخش کمونیستی آن را از مرگ و نابودی نجات داد. این گرایش ناسیونالیستی و چپ سنتی بود که میخواست تا آخرین قطره خون پیشمرگان کومه له با حزب دموکرات بجنگند، چندین هزار نفر را در شرایط آوارگی در مقرهای کومه له در خاک عراق تا ابد نگاه دارد، هر روز ده ها نفر را در جنگ های ماجراجویانه و بی حساب و کتاب و بی نقشه به کشتن دهد.

برای یادآوری تاریخ باید این نکته را نیز یادآور شد که یکی از دلسوزترین مهره های رهبری به حال مال و امکانات تشکیلات منصور حکمت بود. اتفاقا آن بخش از رهبری کومه له که اکنون در سازمان زحمتکشان و بعضا در میان امضاء

هشدار به ناسیونالیسم کرد مدافع کومه له "ترمزهایتان را چک کنید!..."

در مورد جنگ کومه له و حزب دموکرات و ادعاهای دروغین ناسیونالیسم

بخشی از جلسه ۲۶ دسامبر ۲۰۰۱ پالتاک در اتاق "با منصور حکمت"

خالد علی پناه:

من یک سوال دارم. در شهر ما، یوتیوبی، یک دفعه عبدالله مهندی آمده بود و من شخصا از سوال کردم. گفتم، نظراتان در رابطه با جنگ کومه له و حزب دموکرات چه بود؟ گفت: این جنگ را منصور حکمت به ما تحمیل کرد. اگر در این مورد من اطلاع دارم، بالاخره در جلسات کمیته مرکزی بودی. میخواهم بدانم که این چقدر واقعیت داره و آیا نظر شما در آن موقع در رابطه با جنگ کومه له و حزب دموکرات چه بود؟ و موضع عبدالله مهندی چه بود؟ خیلی ممنون.

منصور حکمت:

جنگ را حزب دموکرات شروع کرد، در اورامان رفقای ما را کشتند. عزیزترین کسان ما را که صورتشان از جلوی چشمان ما کنار نمیروند. آن موقع من در کردستان بودم. در مقر کومه له، بارهبری کومه له نشستیم و درباره چه باید کرد صحبت کردیم. بحث این بود که حزب دموکرات یک ضربه‌ای زده است، اگر ما این حرکت را ندیده بگیریم، اگر این حرکت نظامی حزب دموکرات پاسخ نظامی از ما نگیرد، حزب دموکرات حاکمیتش را در مناطق آزاد کردستان، تثبیت میکند، به این معنی که آدم اجازه نخواهد داشت تبلیغات کمونیستی کند. و این چیزی بود که کومه له به آن گردن نمیگذاشت. در نتیجه سیاست بر این شد که حزب دموکرات باید جواب نظامی بگیرد. این تا اینجا.

در رابطه با موضع عبدالله مهندی، من فکر نمیکنم کسی بوده باشد در آن کوه و تپه که مخالف این بوده باشد که حزب دموکرات باید جواب نظامی بگیرد. منتهی اینکه چه جوابی بگیرد بعدها موجب بحثهای وسیعتری شد. اتفاقاً من نویسنده و پیشنهاد دهنده آتش بس یکجانبه بودم. بحث در مورد این که این جنگ کجا میخواید برود، موضوع بحث‌های بعدی شد. من یک نوشته‌ای دارم در مورد ماهیت جنگ که بعداً به سیاست رسمی تبدیل شد در مقابل سیاست «جنگ جنگ تا پیروزی» که عملاً بطور ناخودآگاه بر این نوبستان و کمیته مرکزی کومه له حاکم بود، این سیاست بر این مبتنی بود که جنگ باید به شکست نیروهای نظامی حزب دموکرات منجر بشود. من در آن نوشته گفتم چنین چیزی غیر ممکن است. گفتم که جنگ باید

به فرعی شدن تقابل نظامی ما منجر بشود، بطوری که بتوانیم کارمان را بکنیم. من طرفدار فرعی کردن جنگ وقتی که پیروزی کافی را به دست آوریم، بودم. بحث جنگ جنگ تا پیروزی را نقد کردم. این چپروی نظامی را نقد کردم. این سندش هست که به نظرم باید همین روزها چاپش بکنیم (میگذارمش در سایت روزنه ببینید). بعداً رفیق ابراهیم علیزاده این سیاست را بعنوان سیاست کومه له اعلام کرد. قطعنامه‌های کومه له و بحث‌هایشان در جلسه‌ای که داشتند (و من بعداً شنیدم) کاملاً خط نظامی‌گرایانه و چپروانه و تا نفر آخر باید جنگ کرد، داشت. در صورتی که بحث من این بود که اصلاً این کار را نباید کرد. بحث من این بود که وقتی این تناسب قوا تصمین شد که حزب دموکرات نمیتواند جلوی فعالیت ما را بگیرد، ما باید جنگ را فرعی تلقی کنیم، یک نیروی معینی به آن اختصاص بدهیم که حزب دموکرات را کنترل کند و ما کارمان را پیش ببریم. این را پیروزی دوفاکتو تعریف کردیم. مقاله‌اش هست. همه قبول کردند، همه «به به» گفتند و به خط رسمی تبدیل شد. اگر عبدالله مهندی گفته باشد جنگ کومه له و حزب دموکرات را منصور حکمت به ما تحمیل کرد، به نظر من باید در خیلی چیزها شک کرد. من هنوز سختمه باور کنم این آدم بتواند، کسی بتواند چنین چیزی بگوید. کمیته مرکزی کومه له در این مورد تصمیم گرفت. این جنگی بود که کومه له در آن سربلند بود.

در مقطع کنگره ششم من برای کنگره به آنجا رفته بودم. ولی قبل از کنگره بخاطر بمباران اردوگاه باعث شد که ما متفرق بشویم و نتوانیم کنگره را در آن مقطع در اردوگاه بگیریم. در جلسات کمیته مرکزی کومه له در آنجا بود که من بخاطر اینکه انشعابی در حزب دموکرات صورت گرفته بود، پیشنهاد آتش بس یکجانبه به حزب دموکرات را مطرح کردم. عبدالله مهندی، جواد مشکی و صلاح مازوجی به پیشنهاد آتش بس یکجانبه رای ممتنع دادند. ابراهیم علیزاده خوشبختانه استقبال کرد و من این نوشته را نوشتم. سند اعلام آتش بس یکجانبه به حزب دموکرات و ایده

آتش بس یکجانبه مال من است. و این آتش بس را اعلام کردیم. در صورتی که سیاست دوستان دیگر و سیاست عبدالله مهندی این بود که این آتش بس زودرس است، و ما باید حزب دموکرات را به یک توافق استراتژیکتر و به یک همزیستی استراتژیکتر با خودمان بکشانیم. در نظر آنها این آتش بس دادن یک امتیاز ساده بود. من گفتم این توهم است. این توهمی بود که عبدالله مهندی همیشه داشت: تقسیم استراتژیک کردستان بین دو حزب جنبش که الان هم رفته دنبال آن.

بحث آتش بس یکجانبه بحث من بود، بحث فرعی کردن جنگ بحث من بود. تحریک علیه آدمی که مال کردستان نیست الان دیگر حرفه اینهاست. اینها میخواستند به بخش انشعابی حزب دموکرات آتش بس بدهند. بحث من این بود که چه فرقی میکند؟ چرا به بخش انشعابیش آتش بس میدهند و به جناح قاسملو آتش بس نمیدهند؟ بجای اینکه با باصلاح رهبری انقلابی دوستی بکنیم و با جناح قاسملو جنگ، این آتش بس را باید به همه داد. من گفتم که الان موقعیتی است که میتوانیم انشعاب‌شان را، تفرقه‌شان را شاهدهی برضعفشان بگیریم. اعلام کنیم پیروز شدیم و جنگ را فرعی اعلام کنیم و فقط جنگ را تمام شده اعلام کنیم و فقط بگوییم از خودمان دفاع میکنیم.

اسناد این هست، خوشبختانه شخصیت‌های آن دوره همه زنده‌اند، اکثرشان، فکر میکنم همه‌شان. آن جلسات که در زیر زمینی در سلیمانیه گرفته شد شهود زیادی داشت، این شهود بعضی‌هایشان ممکن است در این اطاق باشند. این مسائل را باید بگوییم. حقایق تاریخ کردستان صحنه میگذارد به اعتبار و حقانیت ما. این را همه‌شان میدانند. برای همین است که وقتی میگوییم سند چاپ میکنیم، میروند به معلم چغلی میکنند که آقا آقا اینها دارند سند چاپ میکنند. ما سند چاپ میکنیم چون این اسناد حقانیت ما را نشان میدهد.

-این متن از روی نوار پیاده شده و توسط آذر ماجدی از نظر انشایی ادیت شده است.*

از اپوزیسیون جمهوری اسلامی دیده نمی شود. اینجا است که سیاست پشت این هنر شرفزده خود را به نمایش می گذارد.



آزادی بیان، هنر و چاه جمکران

گفتگو با شهلا نوری

یک دنیای بهتر: شما از جانب خانم ماندانا مقدم و برخی از طرفداران ایشان به سلب حق آزادی بیان ایشان متهم شده اید. چرا چنین اتهامی به شما زده شده است؟ اصلا چرا بحث به مقوله آزادی بیان کشیده شده است؟

شهلا نوری: من تقدم به این اثر "هنری" و اعتراض خود را به سیاست های پشت پرده آن، تحت نام "پروژه های سوئدی و "روح امام زمان" در کالبد ماندانا مقدم" به تعدادی از سایتها ارسال کردم. بعد از درج مطلب ارسالی من در تعداد قابل ملاحظه ای از سایت های اپوزیسیون، ماندانا مقدم در یک مصاحبه تلفنی با رادیو سپهر در روز ۱۷ اکتبر با همکاری ناصر زراعتی، به نقد و اعتراض من واکنش نشان داد و با فریاد وامصیبتا "آزادی بیان در خطر است" من را متهم به نقض آزادی بیان کردند.

اما واقعیت چیست؟ اینها حافظه تاریخی مردم مقیم سوئد را دست کم گرفته اند و انگار نه انگار که همین چند سال پیش بود که در رابطه با برپایی جلسه برای سمیع آذر، مشاور فرهنگی رئیس جمهور "لیخند بر لب" به گوتنبرگ، مورد اعتراض مردم آرایخواه و برابری طلب قرار گرفتند و در نتیجه این جلسه لغو و پروژه آنها ناکام ماند.

مردم بخاطر می آورند که این خانم هنرمند نازک طبع، زیر همین پوشش "هنر و آزادی بیان" در همین چند سال پیش، سمیع آذر را به گوتنبرگ دعوت کردند و مهماندار ایشان بودند. تلاش مخالفین رژیم اسلامی که مانع پیشبرد طرح آنها شده عصبانیت این خانم را برانگیخت. همفکران این خط و اپوزیسیون رژیم در زمان برو و بیای دو خرداد، در اروپا و آمریکا بارها نقش مهمانداران

"هنر شناس" من گذشت، بجز اینکه تصور کنم این سنگهایی که بصورت استوانه روی هم چیده شده است و آنهم در زیر یک آلاچیق شیشه ای، می تواند یک چاه باشد. من فکر کردم شهرداری در حال ساختن یک استراحتگاه برای مردمی است که از آن محل گذر می کنند.

بعد از مشاهده اطلاعیه ای که بر



چارچوب آلاچیق نصب شده بود متوجه بخشی از ماجرا شدم. با ارجاع به سایت گوگل در جستجوی اطلاعات در مورد خانم ماندانا مقدم، بسیاری از سایتها در مقابل چشمان حیرت زده من باز شد. سایت رادیو پژواک سوئد به زبان فارسی، به خبرگزاری مهر برخورد و تمام توضیحات در مورد این همایش "هنری" به نام چاه را در آنجا یافتیم. در بخشهای دیگر متوجه شدم که ماندا مقدم بغیر از این پروژه کارهای خود را در بی پنال و نیز هم به نمایش گذاشته است. ماندانا مقدم به همراه هیأتی از طرف رژیم اسلامی و در مشایعت سمیع آذر، مشاور فرهنگی خاتمی، رئیس موزه هنرهای معاصر، هنرنمایی کرده بود. بعلاوه ایشان پروژه بعدی خود را که در خارج از ایران تحت نام در "تبعید زنگ بز نیم" معرفی شده بود را به جمهوری اسلامی نیز اجرا کنند. کدام انسان شرافتمندی می تواند بپذیرد که شخصی در قالب هنر، خود و "هنر" خود را در راستای سیاست خارجی جمهوری اسلامی با نام "ایران" به مردم بفروشد. این آن حلقه مقفوده است که از طرف تعدادی

حکومت اسلامی است.

ماندانا مقدم پس از شکست طرح تعبیه سر دیگر چاه در ایران تحت رژیم اسلامی، به سراغ کشور چین می رود تا شاید بتواند از پتانسیل تاجر اسلامیهای چین در جهت پیشبرد "گفتگوی تمدنها" استفاده کند. ایده ایشان اینست که با ایجاد این چاه "ارتباط" ایجاد کند. همان نوع ارتباطی که متحجرین در چاه جمکران با امام زمان شان برقرار میکنند.

وقتی ما گفتیم این خانم محترم و سیاست "گفتگوی تمدنها" دارند با مالیات شهروندان ارتجاع سیاسی زمانه را تبلیغ میکنند و دم در انتخابات رژیم را پیشاپیش آب و جارو میکنند، صدای ایشان و مشاوران "هنری" و "ادبی" شان امثال آقای ناصر زراعتی بلند شده که "آزادی بیان در خطر است!"

یک دنیای بهتر: نقد سیاسی از یک کار هنری چه جایگاهی دارد؟ ایشان ظاهرا معتقد است که کارشان صرفا هنری است و ربطی به سیاست ندارد. نظر شما در این مورد چیست؟

شهلا نوری: از نظر من هر انسانی با دید و بینش سیاسی خود به مسائل پیرامونی خویش می نگرد. من هم با همین دید به عملکرد پیش برندگان پروژه "چاه" که می خواهد با پنهان کردن ماهیت ارتجاعی رژیم اسلامی صد هزار اعدام، پروژه خود را به مردم بفروشد، نگاه می کنم. من به نوشته های ماندانا مقدم مراجعه می کنم تا سیاستی را که در پشت این پروژه پنهان شده به نمایش بگذارم.

ما در روز ۱۰ اکتبر، روز جهانی علیه اعدام، علیه حکومت صد هزار اعدام در مرکز شهر گوتنبرگ میز کتاب داشتیم. من همانروز این پدیده را مشاهده کردم. همه چیز از ذهن

یک دنیای بهتر: اخیرا اطلاعیه ای از طرف شما منتشر شده که حاوی یک نقد سیاسی به چاهی ساخته یک خانم ایرانی به نام ماندانا مقدم در شهر گوتنبرگ، سوئد است. ظاهرا این نقد با برخوردهای تند از جانب ایشان مواجه شده است. لطفا توضیح دهید که ماجرا چیست و شما به چه دلیلی این نقد را منتشر کرده اید؟

شهلا نوری: ماندانا مقدم و همکارانش در روز ۲۵ سپتامبر در چهارچوب یک "جشنواره فرهنگی- هنری" در ناحیه مرکزی شهر گوتنبرگ پروژه خود را به معرض نمایش گذاشت. پروژه ایشان تعبیه چاهی است که قرار بوده یک دهانه آن در "برونز پارکن" گوتنبرگ باز شود و دهانه دیگر آن در باغ خانه هنرمندان در تهران.

ماندانا مقدم در مصاحبه های رادیویی خود می گوید که این پروژه را با بودجه شهرداری و نهادهای هنری - فرهنگی سوئد، انجام داده است. در شروع کار قرار بر این بوده که نصف هزینه این پروژه از طرف تهران تامین شود، ولی به دلایل و ملاحظاتی جمهوری اسلامی حاضر به تقبل آن نشده است. زمانیکه "مسئولین خانه هنرمندان زیر قول خود می زنند" ماندانا مقدم همکاران سوئدی خود را متقاعد میکند که همه هزینه را تقبل کنند تا سر دیگر این چاه "هنری" در ایران تحت حاکمیت رژیم اسلامی تعبیه شود. اما با گذشت چند سال و جابجایی قدرت در جناحهای مختلف رژیم اسلامی، رژیم اسلامی به این پروژه پاسخ نهایی منفی می دهد. از قرار مسئولین ذیربط در رژیم اسلامی به کنه پروژه ایشان پی برده و متوجه شده اند که چنین طرحی فقط و فقط انسان را به یاد چاه جمکران می اندازد که نشانگر درجه تاجر

آزادی بیان، هنر و چاه جمکران

گفتگو با شهلا نوری...

سفرای فرهنگی و نویسندگان این جناح را بازی کردند. این واقعیت تلخ شهره خاص و عام است.

بحث ما با اینها برسر هنر نیست. این بحث هنری نیست بلکه سیاسی است. ما اصولاً بحثی در مورد هنر سیاسی و غیر سیاسی نداریم و معتقدیم اگر مردم همه امکان بروز خلاقیت هایشان را داشته باشند بازار هنر الیتستی هم تخته میشود. بنابراین بحث را به عرصه هنر کشاندن اساساً هدفش گرد و خاک به پا کردن و مردم را دنبال خود سیاه فرستادن است.

حتی بحث برسر آزادی بیان ماندانا مقدم نیست. مگر نه اینست که ایشان با کمک دولت و کمون در وسط شهر نمایش ارتجاع براه انداخته اند و رسانه ها هم تریبون در اختیارشان گذاشته اند تا این "نبوغ" هنری اسلامی - جهانسومی را معرفی کنند؟ معلوم نیست این ناله و فریادها برسر چیست؟ اتفاقاً بحث برسر آزادی بیان ما و مردمی است که با این نمایش ارتجاعی روبرو میشویم. ایشان بعنوان هنرمند دو خردادی، کسی که با جمهوری اسلامی برای ایجاد سر دیگر چاه در تهران تماس میگیرد، همراه با همفکرانش عناصر رژیم را برای جلسه و سخنرانی دعوت میکند و برای آخوند خاتمی سینه چاک میکند، آزادی بیانشان را همواره داشته اند. این مردم سرکوب شده توسط رژیم اسلامی اند که از آزادی بیان محرومند.

نکته اینست که این "دمکراتهای" اسلام زده که ژست ولتر مابانه می گیرند و شعار میدهند که "باید جان داد تا مخالف حرفش را بزند!" معلوم نیست چرا زمانی که مخالفین رژیم سرکوب اسلامی حرکت آنها را نقد می کنند، باز برای طرف دیگر جان میدهند؟

کرده اند: "ما از ترس این جماعت نان به نرخ روز خور، جرئت نمی کنیم که با صدای خود روی خط رادیوها حرف بزنیم. اما به آنها اجازه نمی دهیم که شعور ما را دستکم بگیرند!"

این تناقض البته نه به آزادی بیان مربوط است و نه به هنر بی خاصیت و ارتجاعی امثال ایشان. این دعوا سیاسی است. این دعوا دستکم از کنفرانس برلین تا امروز ادامه دارد و اینها جواب استدلالهایشان را گرفته اند. حقایق هم به هزار شکل روشن شده و جای هیچگونه موش و گربه بازی را باقی نگذاشته است. تصویر سازی قلابی اینها از این جدال، مبنی بر مدافعین آزادی بیان و مخالفین آن را هیچ کسی که ذره ای شعور سیاسی دارد، جدی نمی گیرد.

مساله اصلی بر سر این است که دو خرداد دوباره در جامعه

آن چنان نازک طبع و نازک نارنجی می شوند که داد و فریاد می زنند آزادی بیان شان سلب شده است و تهدید شکایت به پلیس را پیش می کشند. این بساط ریا و دروغ و دفاع دروغین از آزادی بیان و خلط مبحث را باید جمع کرد. مردم کنفرانس برلین را فراموش نمیکنند!

خانم ماندانا مقدم و ارکستر مدافع آزادی بیان تا به خودشان مربوط است آزادی بیان دارند و اگر ندارند باید از دولت سوند مطالبه کنند. چون آزادی بیان بحثی در حیطه رابطه دولت و شهروند است و نه شهروند و شهروند. همچنین توصیه می کنیم که بحث هنری در مورد کپی چاه جمکران در سوئد را بهتر است در جاهائی مانند شعبه هنری سازمان تبلیغات وزارت ارشاد اسلامی پیش ببرند و نه در جامعه سوند. اما اگر او و امثال او میخواهند زیر پوشش "هنر" و "آزادی بیان" مجدداً دکان دو خرداد جمهوری اسلامی را اینجا باز کنند، درست مانند کسانی که در آلمان و سوئد زیر پوششهای مشابه میخواهند پای فاشیستها را دوباره باز کنند، با سد محکم کمونیستهای کارگری و مخالفین رژیم و سرنگونی طلبان مواجه خواهند شد. خوب است اینها یادشان باشد که ما و مردم با این رژیم در حال جنگیم. میدانهای این جنگ از شهرها و خیابانها و کارخانه های ایران تا لندن و پاریس و برلین و استکهلم و نیویورک گسترده است. اگر رابطه سیاسی آنها با رژیم اسلامی و جناح هائی از آن براساس آزادی بیان قاتلین مردم است، رابطه ما برعکس براساس آزادی بیان مردم است که توسط این رژیم بخون کشیده شده و هر روز بخون کشیده میشوند. ما نمیگذاریم در این دعوی سیاسی، خودشان را زیر حجاب "هنر" و "آزادی بیان" پنهان کنند.

ایران در آستانه مضحکه انتخابات رئیس جمهور فعال شده است. بدنیاال آنها دو خردادی های خارج کشور نیز از خانه های خود با ماموریت معین سیاسی بیرون آمده اند. در زمان ریاست جمهوری



خاتمی، کمونیسم کارگری این سیاست را افشاء کرد. این بار نیز ما یک لحظه از افشای این سیاست ارتجاعی و ضد مردمی دست بر نخواهیم داشت.*

تلویزیون برای یک دنیای بهتر

جمعه: ساعات ۵ بعد از ظهر بوقت تهران

یکشنبه: ساعت ۱۲:۳۰ ظهر بوقت تهران

در کانال یک

برای یک دنیای بهتر یک برنامه سیاسی است. بیطرف نیست، جانبدار است. مدافع حقیقت، آزادی، برابری، شادی، رفاه و سعادت انسانها است. ما برای یک جمهوری سوسیالیستی مبارزه میکنیم. لطفاً روز و زمان پخش این برنامه ها را به اطلاع همه دوستان و آشنایان خودتان برسانید.

مجمع عمومی

ظرف اعمال اراده مستقیم و مستمر کارگران است. کارگران در اعتراضات جاری به سنت مجمع عمومی متکی شوید! جنبش مجمع عمومی را تقویت و گسترش دهید!

کارگران، کمونیستها! به حزب اتحاد کمونیسم

کارگری پیوندید! این حزب شماست!

واقعیت این است که مردم بسیاری به تلفن رادیویی ما و به تلفن من زنگ زده اند و این جملات را بیان

آزادی بیان از نوع دوم

منصور حکمت

شبحی بر فراز اروپا (و تاحدودی آمریکا و کانادا) چرخ میزند! سوالی تاریخی محافل سیاسی تازه دموکرات و اخیراً "دگر اندیش" ایرانی در خارج کشور را آشفته و سر درگم کرده است. معضلی عمیق و فلسفی طرح شده است که پاسخی ژرف میطلبد: آزادی بیان.

اما اشتباه نکنید. صحبت بر سر آزادی بیان ما مردم، ما زنان، ما کارگران، ما کمونیستها، ما آته ایستها، ما دوستداران علم و هنر و زیبایی و عدالت و حقیقت و شادی در ایران نیست. خیر، بحث این محافل بر سر آزادی بیان رژیم و شخصیت‌هایش در خارج کشور است! سوال اینست آیا ما نیروها و افراد مخالف رژیم در خارج کشور آنقدر از این بیست سال آموخته ایم، آیا آنقدر از چشمه گوارای انتخاب رهانیبخش سید محمد خاتمی به راس قوه مجریه رژیم اسلامی سیراب شده ایم، آیا آنقدر "تمرین دموکراسی" کرده ایم که همصدا با ولتر فریاد برآوریم که حاضریم جانمان را بدهیم تا لاجوردی‌ها و مهاجرانی‌ها و سروش‌ها در خارج کشور بتوانند آزادانه حرفشان را بزنند؟!!

شاید کسانی که در ایران زیر لگد اسلامند و این سطور را میخوانند از این فضای مالیخولیایی حیرت کنند. اما باور کنید واقعیت دارد. این سوال مسخره، گاه حتی به همین زمختی، به روی مخالفان جدی رژیم در خارج کشور پرتاب میشود. و اگر فکر میکنید این "آزادی خواهی" معوج مثلاً پرچم نسلی است که فرضا در خارج دنیا آمده و شاید ایران را نمیشناسد، اشتباه میکنید. در این صف پر افتخار، هستند کسانی که هنوز سالگرد تشکیل سازمان چریکی و عروج مشی مسلحانه شان در ۳۰ سال قبل را جشن میگیرند، کسانی که هنوز خاطرات زندانشان در رژیم شاه و رژیم اسلامی موضوع اصلی گپ شب عیدشان

است، کسانی که هنوز نمیتوانند تعداد دقیق عزیزان و یارانشان را که در رژیم اسلامی به جوخه های اعدام سپرده شده اند شمارش کنند. مالیخولیایی است، اما این مالیخولیا از حقیقتی مهم مایه میگیرد. عمیقاً عقلایی است. چرخشهای سیاسی مهمی در ایران و در اپوزیسیون ایران در جریان است.

یک فضای قطبی و بشدت پربار بدنبال آکسیونهای رو به رشد حزب کمونیست کارگری علیه حضور و ابراز وجود مقامات و شخصیت‌های رژیم اسلامی در خارج کشور بوجود آمده است. فریاد اعتراض این آزادیخواهان نوین از هر منفذی برخاسته است. طومار جمع میکنند، تحریف میکنند، جعل میکنند، هشدار میدهند، برجسب میزنند. ما از این فضا استقبال میکنیم. به حکم اوضاع داخل ایران، به حکم اعتصابات کارگری و موج اعتراضات رو به رشد مردم، به حکم برخاستن زنان، زمان تفکیک سیاسی جدی نیروهای اپوزیسیون فرا رسیده است. صف مخالفین واقعی رژیم باید برجسته و تفکیک شود. مردم باید انقلابیون را از خاتمیون و آزادیخواهان را از توجیه گران رژیم اسلام تمیز دهند. با هر طومار و هر رادیوی محلی و هر اطلاعیه سیاسی-هنری در خارج که حزب کمونیست کارگری و آکسیون‌هایش علیه مقامات رژیم را بنام نامی آزادی بیان محکوم میکند، صف واقعی مبارزه برای آزادی بیان در ایران صد بار بیشتر با نام کمونیسم و با حزب کمونیست کارگری جوش میخورد.

اما بالاخره آزادی بیان چه میشود؟ در این باره باید بعداً نوشت. در این فاصله سعی کنید برای یک آکتیویست سابق جنبش ضد پینوشه، برای یک مبارز پیر ضد فاشیست، برای یک پیشکسوت مبارزه با رژیم آپارتاید، برای یک



زن مبارز مخالف اوباش طالبان، برای یک معدنچی یورکشایری تعریف کنید که در سال ۱۹۹۸ عده ای بنام آزادی بیان، قربانیان و مخالفین رژیم اسلامی در خارج کشور را از پیکت کردن، شعار دادن، سد معبر کردن، تظاهرات و اشغال سالن و غیره برای جلوگیری از پروپاگاند و پاسفت کردن رژیم اسلامی در خارج کشور بر حذر داشتند. آنها به شما خواهند گفت که این آزادیخواهی بدلی از کجا مایه میگیرد و چقدر کهنه و پاخورده و آبرویخته است.

در این میان یک چیز دارد بیش از هر زمان مسجل میشود: هر مخالف آزادیخواه رژیم اسلامی، دیگر باید به حزب کمونیست کارگری بپیوندد.

نشریه ایسکرا شماره ۵

۲۵ اردیبهشت ۱۳۷۷ - ۱۵ مه ۱۹۹۸

درباره آزادی بیان

مصاحبه رادیو انترناسیونال استکهلم با منصور حکمت ۱۲ ژوئن ۱۹۹۸

صد ساله اخیر، از انقلاب مشروطیت تا امروز، هیچ حزب سیاسی، خواست آزادی بی قید و شرط و نامحدود بیان و آزادیهای بی قید و شرط و نامحدود سیاسی را مطرح کرده باشد. وقتی ما این را مطرح کردیم خیلی کفرآلود تلقی میشد. چون آن موقع فرمول انقلابی چپ رادیکال این بود: آزادی برای خلق، سرکوب برای ضد خلق.

یادم هست در یک نوشته با چریکهای فدائی این بحث را داشتیم که بی صفحه ۱۳

که بحث آزادی بیان باب شده باشد، منتها آرزو میکردم بحث بر سر آزادی بیان مردم باشد؛ آزادی بیان ما و کسانی که تحت سرکوبند و دارند با این رژیم مبارزه میکنند. جالب است که بحث جدید آزادی بیان، راجع به آزادی بیان رژیم در خارج است! به این برمیگردم. امروز خوشبختانه رسم است که همه از آزادی بی قید و شرط بیان دفاع میکنند. بیست سال پیش، فکر میکنم اولین جریان و حزب سیاسی که مقوله آزادی بی قید و شرط بیان و آزادیهای بی قید و شرط سیاسی را در برنامه اش گنجانید و در جامعه ایران مطرح کرد اتحاد مبارزان کمونیست بود. تصور نمیکنم در تاریخ

رادیو انترناسیونال: در جریان هستید که بدنبال گسترش آکسیونهای جریانات اپوزیسیون از جمله حزب کمونیست کارگری در خارج کشور علیه سران رژیم اسلامی ایران، بحث حول آزادی بیان بین سازمانهای سیاسی، قطبی شده. ممکن است نظر حزب کمونیست کارگری در مورد آزادی بیان را بیشتر برای شنوندگان توضیح بدهید؟

منصور حکمت: بگذارید یک نکته راجع به همین بحث مشخص بگویم، خیلی جالب است

درباره آزادی بیان...

قید و شرط بودن آزادی بیان، شرط حمایت از آزادی پائین در مقابل بالاست. هر نوع قید و شرطی روی آزادی بیان و آزادی ابراز وجود سیاسی، ابرازی است برای اینکه قدرت فائقه در جامعه از مجرای آن تبصره، آزادی عده ای را در جامعه، در پائین، محدود کند. تبصره گذاشتن روی آزادی در هر سیستمی به ضرر پائین و به نفع بالاست. خوشبختانه آن دوره گذشته، الان همه متقاعدند که آزادی بی قید و شرط بیان باید وجود داشته باشد. این البته پیشرفتی است. آن موقع به ما میگفتند آزادی بی قید و شرط بیان به معنی دفاع شما، برای مثال، از نشریه "میزان" مهندس بازرگان است، که حزب الله میخواست ببندد. بهرحال اوضاع فرق کرده.

در مورد خود مقوله آزادی بیان، این یک جزء لاینجزای برنامه حزب کمونیست کارگری است، نه فقط آزادی بیان به معنی یک خواست سیاسی بلکه هر نوع ابراز وجود معنوی و اجتماعی انسان. برنامه ما معتقد است جلوی حرف زدن و ابراز وجود هیچکس را نمیشود تحت فرمولبندیهای نظیر اهانت به عفت عمومی، اهانت به شعائر ملی، تضعیف اقتصاد جنگی و غیره گرفت. اینها همه ابعادی از آزادی بیان هستند که برنامه ما به تفصیل بحث کرده است. بعضی فکر میکنند چون بحث آزادی بیان است، این مربوط به صنف نویسنده است، چون آنها هستند که ظاهراً چیزهایی را "بیان" میکنند. بخاطر اینکه بیان را به گفتار و نوشتار محدود می بینند، میگویند آزادی بیان، آزادی سخنوران و نویسندگان محسوب میشود. در نتیجه هر جا بخواهند نشان بدهند آزادی بیان نقض شده، به سراغ نویسنده ای میروند که برای مثال رمانش سانسور شده، که البته خود این کار بدی است. اما آزادی بیان، آزادی ابراز

یک تعرض سیاسی ارتجاعی به آزادی بیان واقعی مردم را بیوشانید. حرف زدن سرش، خاتمی، مهاجرانی، خامنه ای، لاجوردی در اروپائی که آزادی بیان تضمین شده است، به این معنی است که اینها تریبون از دولت میگیرند، حرفشان را میزنند، حال اگر من هم بیایم با شیوری، ترومپتی، ساکسیفونی، چیزی، آنقدر صدای ناهنجر در بیاورم کسی حرف اینها را نشنود، من آزادی بیان اینها را نقض نکرده ام، دارم آزادی بیان خودم را ابراز میکنم. من نه فقط حاضر نیستم جانم را بدهم که لاجوردی حرفش را بزند بلکه دارم مبارزه میکنم و حاضریم جانم را بدهم که لاجوردی دیگر هیچوقت نتواند حرف بزند. من سعی میکنم هر نوع ابراز وجود سیاسی را از اسلام سیاسی بگیرم. این را عین آزادیخواهی خودم میدانم. فکر میکنم همه ما همیظوریم، من کمونیست شده ام که سعی کنم چیزهایی در این جامعه برای همیشه ساکت بشود و بشریت آنها را پشت سر بگذارد. معلوم است که حاضر نیستم جانم را بدهم اینها حرف بزنند.

شنونده: ... سوال اولم در رابطه با آزادی بیان است موقعی که میگویم بدون قید و شرط دیگر باید همه گیر باشد. در برنامه اول حزب کمونیست ایران آمده بود که آزادی بدون قید و شرط، ولی مشخص کرده بود که مثلاً برای سلطنت طلبها و امثال اینها نباشد، این خودش شرط است. دوم اینکه امروز در همین رادیو، اکثریت هم صحبت کرد. آیا این نشانه توهم به اکثریت است یا اینکه در فکر وحدتی در آینده میباشید، چون موقعی که جریانهای مثلاً در کردستان با هم بنشینند، فوراً حزب کمونیست کارگری در تمام نشریات همه را زیر سوال میبرید، آیا این امروز چه علتی دارد؟

منصور حکمت: در برنامه ما که قید و شرط برای آزادی بیان و آزادی سیاسی نیست. در برنامه

وجود است. معادل freedom of expression، یعنی آزادی اینکه خودت را به هر شیوه ای که میخواهی بیان کنی (از جمله به شیوه های هنری. الان در آمریکا بحث است که آیا میشود جلوی سوزاندن پرچم آمریکا را بگیرند یا نه. بحث مقابل که تا این لحظه نگذاشته جلوی این کار را بگیرند اینست که این جزء آزادی بیان است. آن کس با سوزاندن پرچم آمریکا میخواهد احساسی را نمایش بدهد و این حق هر کسی است. آزادی بیان به این ترتیب فقط آزادی گفتار نیست، آزادی ابراز وجود سیاسی آدمهاست و در درجه اول تضمینی است که پائین جامعه از بالا گرفته که فعالیت انسان از دست اندازی بالا مصون باشد. مصون از دست اندازی قدرت فائقه در جامعه ام از دولت، یا برای مثال در چارچوب دانشگاهی، دانشگاه خواهد روی استادی سانسور بگذارد، یا کارفرما بخواهد روی کارگر و فعالیتهایش سانسور بگذارد. حکم آزادی بیان تضمین آزاد بودن پائین برای به نمایش گذاشتن احساس و نظر و دیدگاه خود و مطلع کردن بقیه از آنست به هر شیوه و هر مدیوم. متأسفانه این بحث آنچنانکه شما گفتید الان ظاهراً برعکس شده.

رادیو انترناسیونال: شنونده ای نظرتان را درباره گفته ولتر پرسیده که "حاضریم جانم را بدهم تا مخالف حرفش را بزند"

منصور حکمت: من اتفاقاً به همین نکته در نوشته کوتاهی در ایسکرای اشاره کرده ام. میدانم ولتر این را گفته و من هم حاضریم جانم را بدهم که جامعه ای باشد در آن همه بتوانند حرفشان را بزنند. ولی اگر فرمولبندی این باشد که آیا حاضرید جانتان را بدهید تا لاجوردی، سرش، مهاجرانی، خاتمی و خامنه ای بتوانند حرفشان را در خارج آزادانه بزنند؟ میگویم دارید از یک فرمالیسم کلامی استفاده میکنید تا

حزب کمونیست هم، که آنهم در دوره ما نوشته شد و ما طرح آنرا نوشتیم، قید و شرط روی آزادی بیان و آزادی سیاسی نبود. روی تشکل بود. بحث بر سر این بود که آیا جامعه، متشکل شدن احزابی را تحمل میکند که آگاهانه، عمدانه و با اعلام رسمی خودشان، احزابی راسیست و فاشیست هستند. که این بنظم بحث بازی برای هر جامعه است. هر جامعه میتواند تشخیص بدهد آیا اجازه متشکل شدن و مقر و دفتر داشتن به سازمانی را که علناً و رسماً جزء ایدئولوژیست هست و به آن میباید که برای مثال ضد زن، ضد کرد یا ضد سیاه پوستهاست، مجاز میداند یا نه. این بیشتر یک سوال تاکتیکی است تا پرنسیپی. تشکل با بیان فرق میکند. اگر عده ای با هدف آزار رساندن، برای مثال، به اقلیتی در جامعه سازمانی درست کنند، حتماً باید قانونی وجود داشته باشد که دامنه عمل این سازمان را کنترل کند. ولی آزادی بیان بنا به تعریف آزادی ای است که شما از آن طریق نظر و احساس تان را و حتی راسیستی ترین حرفتان و هر چیزی را بیان میکنید بدون اینکه تماس فیزیکی و حضور مادی در زندگی بقیه داشته باشید، بقیه میتوانند بیان شما را تماشا کنند یا بشنوند و رد شوند. شما تعرض بیشتری از آن نمیکنید. بیان به این معنی میتواند مصون باشد. حتی زشت ترین نظرات، باید بیانش آزاد باشد چون چیزی که امروز بنظر شما زشت میاید، طرف لابد معتقد است درست است و باید به کرسی بنشانند و شما نمیتوانید قبل از پروسه ای که در آن حقیقت کشف میشود یکطرفه اعلام کنید حقیقت این است و فقط کسانی که این را میگویند میتوانند آزادی داشته باشند. آزادی بیان، آزادی زمخت ترین، ناهنجرترین و ناگوارترین بیان هاست. این شاخص آزادی بیان است. در نتیجه بنظر من هیچ حدود و ثغوری نباید داشته باشد. حتی حدود و ثغوری که الان برای مثال در آمریکا برای کنترل پورنوگرافی تحت عنوان عفت عمومی را جریحه دار کردن هست، یک حدود و ثغور نسبتاً رسمی بر آزادی بیان است که در

درباره آزادی بیان...

کار پورنوگرافی هستند همیشه با آن بحث اساسی دارند یا برای مثال آزادی بیان ژورنالیستهای فرانسوی و آمریکایی و انگلیسی در جنگ خلیج، جنگ آمریکا و عراق، بشدت در چارچوب منفعت ملی و منفعت جنگی محدود شد که سروصدای خیلی هایشان را در آورد. بنظر من حدود و ثغوری نباید باشد.

راجع به نکته دوم، آیا حالا که ما با کسان دیگری در اپوزیسیون حرف زده ایم می‌خواهیم با آنها وحدت کنیم یا نه. تا آنجا که به حزب کمونیست کارگری مربوط میشود، خیر ما قصد وحدت با سازمانهایی که ایشان اسم بردند نداریم. ولی زیر هر سقفی با هر کسی ظاهر می‌شویم. فکر میکنیم هر جایی که عده ای حرف میزنند و عده ای گوش می دهند ما هم میتوانیم حضور داشته باشیم. شخصا راجع به حضور، (فکر کنم منظورشان حضور کومه له در پارلمان کرد است) بنظرم مهم این است آنجا چه چیزی گفته اند. نفس اینکه سازمانی جایی برود حرفش را بزند ایرادی ندارد - یک جاهائی ایراد دارد که میشود بطور عملی نشان داد این به ضرر جنبش تمام میشود - ولی بیشتر این مهم است آنجا چه گفته اند؛ آیا نسبت به آن مرجعی که در آن شرکت کرده اند توهم ایجاد کرده اند یا علیه آن مبارزه کرده اند. این چیزی است که باید بطور کنکرت دید. من شخصا به کسی بخاطر صرف ظاهر شدن پشت یک تریبون، دور یک میزگرد یا در یک ساختمان با احزابی کاملا مخالف خودش ایرادی نمی بینم. اصلا قرار است تبلیغات و پروپاگاندا در مقابل تبلیغات دشمن باشد و اگر دشمنی در سنگری حرف میزند باید رفت و در مقابلش ظاهر شد و حرف خود را زد. شخصا مشکلی با این قضیه ندارم.

رادیو انترناسیونال: عنوان میشود که آزادی بیان شما، نوع حرف زدن شما به مقدسات عده ای بر میخورد. این مقدسات باید محترم شمرده شوند، خواه مقدسات ملی، خواه مذهبی و خواه اخلاقی باشد. آیا به چنین چیزی قائل هستید؟ اما قبل از جواب، به سوال شنونده دیگری توجه کنید:

شنونده: ... آیا همیشه گرایشات مخالف در وجود امثال لاجوردی تبلور پیدا میکند؟ شما به مسائل بعد از انقلاب اکتبر و سرکوب گرایشات مختلف توسط بلشویکها توجه کنید؛ همه اینها لاجوردی ها بودند؟ چه تضمینی وجود دارد که من بخاطر هر نظرم بعنوان یک گرایش بورژوازی توسط شما سرکوب نشوم؟

منصور حکمت: راجع به سوال خودتان و بحث مقدسات، من ابدا هیچ مقدساتی را دلیل کافی نمیدانم برای اینکه جلوی حرف زدن کسی گرفته شود. جلوی اینکه کسی حرف و نظرش را با جامعه در میان بگذارد. این ابدا مجاز نیست، تعریف مقدسات برای جامعه، ابزار کنترل و سرکوب جامعه است. بنظر من سخن گفتن و نقد کردن هیچ چیزی نمیتواند مانعی داشته باشد هر قدر هم برای کسانی مقدس باشد، وگرنه جامعه جلو نمیرود. در برنامه حزب کمونیست کارگری گفته ایم آزادی انتقاد بدون قید و شرط، آزادی نقد و محدود نبودن به تمایلات و اخلاقیات طرف مقابل. این ابزارها همیشه از بالا به سمت پائین اعمال میشود. کسی که برای مثال میگوید عفت عمومی جریحه دار شد، منافع اجتماعی اقتصادی خودش را در چارچوب بحث عفت عمومی پوشانده و وقتی به شما میگوید عفت عمومی را جریحه دار کرده اید، دارد با یک گرایش تغییر دهنده در جامعه مقابله میکند. این گوشه ای است از کنترل مردم و

کنترل جامعه.

در مورد حرف دوست شنونده که آیا همه مخالفان ما لاجوردیها هستند، نه ما این را گفته ایم نه من اینطور فکر میکنم. راجع به اینکه ایشان تضمین میخواهند که سرکوب نشوند، من میگویم این تضمین را باید از کسانی خواست که سرکوب میکنند. من اگر ایشان را در صف مقدم مبارزه با جمهوری اسلامی، که سمبل سرکوب مردم است، ببینم، اگر ایشان را ببینم به سرکوب کمونیستها، به سرکوب اعتراضات کارگری، به سرکوب زن در آن جامعه اعتراض میکند، نه اینکه در خانه خودش، بلکه مثل یک حزب سیاسی، طبعاً به او حق میدهم هزار و یک ایراد هم بگیرد. ولی شما شاهد یک قطب بندی در خارج کشور هستید که طرفداران یک حکومت، همان آقای مهاجرانی، وزیر کابینه و عضو قوه مجریه اش است و در آن من و شما و دوست شنونده مان بیحقوق هستیم، رژیمی که از ترس ترورش، باید هنوز اینجا هم مواظب خودمان باشیم، طرفداران قوه مجریه آن حکومت، بحث آزادی بیان را به زمین اپوزیسیون جمهوری اسلامی می آورند. طوری که گویا آنها مقداری آزادی بیان از ما طلبکارند! این دیگر عوامفریبی است. دوست من، حرفی ندارم، بنشینیم راجع به تجربه شوروی حرف بزنیم، من هیچوقت پرسوویت نبوده ام. احتمالا بیشتر کسانی که باید بنشینند و بحث کنند که چی شد در شوروی اینطور شد از دوستان خود این رفیقمان هستند. من پروچین نبوده ام، اما بنشینیم راجع به چین حرف بزنیم. من خودم نظر دارم. بحث من اینست تضمینی که شما از کمونیستها میخواهید برای اینکه آیا آزادی حدود و ثغوری خواهد داشت، در اندیشه کمونیستهاست نسبت به جامعه، رابطه شان با مناسبات مالکیت، از بین بردن

دلایل انقیاد و اختناق و وجود دولت و از بین بردن طبقات ستمگر و ستمکش، اینها تضمین کمونیسم است برای آزادی، نه اخلاق شخصی من. شما ممکن است فکر کنید فلانی حتما آدم جاه طلبی است یا ممکن است فردا به دوستش زور بگوید. قرار نیست در جامعه به این معیارها اعتماد بکنیم. مگر شما خاتمی را بهتر از کمونیستها میشناسید؟ یا حاضرید به وجدان مهاجرانی بهتر قسم بخورید تا مسئول حزب کمونیست کارگری ایران در خارج کشور؟ نه شما باید جامعه ای را تصور کنید که در آن زور معنی پیدا نمیکند، که پائین رها شده و میتواند از خودش دفاع کند و چیزی به اسم بالا و پائین مورد پیدا نمیکند. کمونیستها "به شرط چاقو" و "بیا به من اعتماد کن" و "ببین چقدر آدم نجیبی هستم"، بحث آزادی را مطرح نمیکند. ما که دنبال رای در انتخابات نگشته ایم. ما میگوئیم بیا بید بنیاد جامعه، که بر مبنای استثمار و ظلم است، رازیر و رو کنیم، هر چقدر من و شما آدمهای بدی باشیم ولی در جامعه ای که دیگر طبقاتی وجود ندارند و من مجبور نیستم برای شما کار کنم تا نان شبم را بگیرم و در نتیجه مجبور باشم به حرف شما گوش کنم و اگر اعتراض کردم شما قشون بیاورید و مرا سرکوب کنید، آنوقت در همچنین جامعه ای همه آدمها آزادی دارند و تضمین آن هم نظام اجتماعی و رهائی پائین و بی پایه شدن پدیده دولت و انحلال ارتش است. یک رژیمی با سرکوب دینی، با سپاه پاسداران، با شکنجه و سنگسار سر کار است و هنوز هم دارد میکشد، طرفداران آن حکومت آمده اند در خارج کشور آزادی بیانشان را از یک جنبش سیاسی به اسم کمونیسم کارگری میخواهند که طرفدار انحلال ارتش، انحلال سازمانهای مخفی، آزادی بی قید و شرط سیاسی، برابری کامل زن و مرد، آزادی تشکل و اعتصاب است! فکر نمیکنید یک اتفاق مالیخولیائی این وسط افتاده؟ فکر نمیکنید یک چیز عجیبی دارد اتفاق میافتد؟ مثل اینست که، برای مثال، یکی از وزرای معتدل پینوشه بگوید آزادی بیان ما را مخالفان رژیم

درباره آزادی بیان...

نقض کرده اند! یا فلان وزیر صنعت و تجارت هیتلر که یک نره معتدل تر از او بوده، به جنبش ضد فاشیستی اعتراض کند که چه تضمینی دارم شما سر کار بیایید آزادی را رعایت کنید؟! آخر اینها همین الان در سرگوییگر ترین رژیمهای تاریخ نشسته اید و دستشان تا آرنج در خون است. معیارهای اخلاقی و شرفی که به خاتمی و مهاجرانی حاکم است با من و شما فرق ندارد. من و شما اگر روزی در آن حکومت بودیم، الان هوار میکشیدیم میگفتیم ما با اینها نیستیم، در این جنایت شریک نیستیم، بیایید اینها را سرنگون کنیم. حرفی که ما داریم میزنیم. حالا وزیر ارشاد اسلامی، یعنی وزیر سانسور جمهوری اسلامی، از من کمونیست در خارج کشور آزادی بیان طلبکار شده؟ فکر میکنم ابعاد اندازه گیری مساله را باید نگهداشت. زشت است این حرکت.

رادیو انترناسیونال: در رابطه با همین صحبتی که شما کردید، اطلاعیه ای در "کار" ۱۸۱ ارگان اکثریت، به امضای اکثریت، حزب دمکراتیک مردم ایران و جمهورخواهان ملی ایران درج شده که افشاگری ما علیه مهاجرانی و سروش را یک عمل خشونت آمیز و حمله شخصی تلقی کرده و آن را محکوم کرده اند. نظراتان چیست؟

منصور حکمت: من فکر میکنم قضیه تقریباً سوررئالیستی شده. یک مبارز ضد آپارتاید را بیاورید این صحنه را نشان بدهید، بگویند: این روزنامه "اکثریت" است، آن جمهوری اسلامی است و اینها چپها و کمونیستها هستند. رژیم از اینها صد هزار نفری کشتار کرده، در آن مملکت زن حق ندارد حرف بزند و اخیراً معلوم شده که حتی راجع به نابرابری زنان هم نباید حرف زد. در آن مملکت زنان را به جرم

منصور حکمت: در مورد محاکمه آدمها، بنظر من هر کسی در دنیا ممکن است محاکمه بشود، اگر پرونده مشخص با ادله کافی علیه اش باشد. اتهام گروهی به کسی نمیشود زد. افراد سازمانهای سیاسی را نمیشود بر مبنای تاکتیکهای سیاسی آن سازمانها محاکمه کرد. شما اگر از آدم بخصوصی شکایت کنید و ادله کافی به مرجع ذیصلاحی بدهید لابد باید پیگیری کند و تازه باید دادگاه ببیند اتهامات شما تایید میشود یا نه. من بعنوان شخص لابد از خیلی کسان نارضایتی دارم و حتماً به توجه مراجع صالحه میرسانم. در حکومت کارگری حتماً آدمها باید مسئولیت اعمالشان را بر عهده بگیرند. ولی در لحن صحبت دوستان تهییجی بود که اتفاقاً اگر صحبت از عدالت باشد من فکر میکنم دیگر این تهییج را نباید داشته باشیم. عدالت یعنی اینکه هر کس مسئول کاری باشد که خودش کرده است.

رادیو انترناسیونال: سوال دیگری شده که آیا حمله به عوامل جمهوری اسلامی در خارج کشور، نقض آزادی بیان آنها نیست؟

منصور حکمت: حمله البته کلمه وسیعی است. حمله ممکن است مخالف قوانین آن کشور باشد. نمیشود کسی را زد و زخمی کرد، ممکن است چیزی مخالف آزادی بیان نباشد ولی غیرقانونی باشد، با سلامت جسمی شهروندان آن کشور در تناقض باشد. ولی اعتراض از پهلو، اعتراض پائین به پائین، اعتراض شهروند به شهروند، اعتراض بخش خصوصی به بخش خصوصی، نقض آزادی بیان نیست. اگر یک نفر بیاید دم خانه ما چهارپایه بگذارد و شروع کند اهانت کردن که برای مثال زن عقلمتر است، سیاهها کتیف اند، ایرانیها فلان جورند و یک سری حرفهای تبعیض آمیز و تحریک آمیز بزند، من ممکن است یک شیپور

بر دارم و چنان با صدای بلند بزنم که کسی حرف او را نشنود. من آزادی بیان طرف را نقض نکرده ام، ممانعت کرده ام از زدن آن حرفهای مشخص در آن معبر معین در آن روز و ساعت معین. این کار حق من است. این آزادی بیان من است، به معنی expression، نه به معنی گفتار. آزادی نمایش دادن احساس و عواطف به جامعه است و اگر این باعث بشود که او نتواند حرفش را بزند، فیها از نظر من. آزادی بیان مصونیت در مقابل تعرض بالاست. این تمام بحث حقوقی آزادی بیان است. آزادی بیان فرمول دیگری برای سعه صدر و "حالا بگذار حرفش را بزند" و "نظر هر کسی محترم است" نیست. آزادی بیان بحثی حقوقی است درباره مصون بودن شهروند از تعرض مقامات، نهادها و کانونهای سیاسی که قدرت را در دست دارند یا میتوانند از کتال قوانین در زندگی آدمها تاثیر بگذارند. مصون بودن در مقابل تعدی آنهاست. اگر دولت مربوطه بیاید دست این شخص را بگیرد و ببرد ممکن است آزادی بیان را نقض کرده و دادگاه به نفع او رای بدهد. ولی اگر من شیپور بزنم، داد بزنم و جمعیت را بسیج کنم هو اش کنند، عین آزادی بیانم را ابراز کرده ام نه برعکس. آزادی بیان او وقتی که اجازه اش را از پلیس گرفته تضمین شده است.

رادیو انترناسیونال: سوال مشابهی از آقای مصطفی مدنی شد بطور مشخص در مورد مهاجرانی، ایشان اعتقاد داشتند هرگونه آکسیون علیه گرایشی که در ایران دارد حال با زور، عقب نشینی، تمکین یا هرچیز، به درجه ای از مطالبات و آزادیهای مردم گردن میگذارد از نظر ایشان نادرست است. اما سوال آخرم از شما، آیا حزب کمونیست کارگری، این گونه آکسیونها، نظیر آکسیون آلمان علیه سروش یا استکھلم علیه مهاجرانی را ادامه خواهد داد و چگونه؟

منصور حکمت: اجازه بدهید راجع به صحبت آقای

درباره آزادی بیان...

مدنی چیزی بگویم؛ من اگر جای مهاجرانی یا خاتمی باشم حتما تشکر میکنم از ایشان، حتما، چون چه دفاعی از این بهتر که یکی بیاید بگوید تعرض به اینها درست نیست. اگر مهاجرانی ادب داشته باشد باید بگوید خیلی متشکرم آقای مدنی.

در مورد اینکه پرسیدید آیا اینگونه آکسیونهای حزب کمونیست گسترش پیدا میکند، یک عده فکر میکنند در مقابل حرکت‌های سیاسی و اعتراضی ما بعنوان عناصر آزادیخواه آن جامعه علیه رژیم ارتجاعی ایران، با به اصطلاح طومار جمع کردن و اطلاعیه صادر کردن، مثلا فضای خارج کشور فضائی میشود که ما برویم در پناهگاه بنشینیم و جمهوری اسلامی بتواند در خارج جلساتهش را بگذارد. ما از این طومار جمع کردنها راستش استقبال هم میکنیم. من این را دارم میگویم برای اینکه تعجب نکنند که علیرغم این "فشارها"، ما بر خودمان فشاری حس نمیکنیم. بخاطر اینکه مردم ایران دارند نگاه میکنند. آن کسی که در ایران دارد عین همین کار را که ما میکنیم میکند، یعنی رژیم را زیر فشار میگذارد، متحدش را در ما پیدا میکند و میگوید زنده باد حزب کمونیست کارگری ایران که در خارج عرصه را به اینها تنگ کرده. اگر در این فاصله ایده های کج و کوله کسی، ایده های به اصطلاح خود راضی کن کسی راجع به آزادی بیان که هیچ ربطی به مقوله آزادی بیان ندارد جریحه دار میشود، مشکل از تلقیات فلسفی طرف است. میتواند به آزادی بیان از یک دریچه واقعی تر و سیاسی تر و واقعا انسانی تر نگاه کند، نه از زاویه تاکتیکی که چیزی به نفع خاتمی تمام میشود یا نه. ما در خارج اگر بتوانیم بطرق سیاسی (ما یک سازمان خشن نیستیم، ما یک سازمان سیاسی هستیم، تظاهرات

میکنیم، آکسیون میکنیم، پیکت میکنیم، شعار میدهیم) از این طرق مشخص اگر ما بتوانیم مانع بشویم که یک عامل جمهوری اسلامی در خارج جلسه اش را تا آخر برگزار کند، ما به این می‌بالیم و به این کار ادامه میدهیم.

چیزی که بنظر من خیلی گویاست این است که خود طرفداران خاتمی در اپوزیسیون هیچ فرقی بین خودشان و این جناح قائل نیستند. مثلا اگر ما برویم به آقای مهاجرانی بگویم هو! آقای معروفی این را به خودش میگیرد و میگوید سرکوب شدم. یا برای مثال اگر ما به سروش اعتراض کنیم، یک نفر در سازمان باصطلاح چپی ناراحت میشود. یعنی حاضر نیستند بین خودشان و سروش، بین خودشان و مهاجرانی فرق بگذارند. این دیگر مشکل من نیست. ما علیه سروش تظاهرات کردیم نه علیه همفکران سروش در اپوزیسیون. هنوز کاری به اینها نداشته ایم. حتی اگر میگردیم حق داشتیم، ولی نکردیم. خط سیاسی ما این نیست که از فعالیت مخالفین رژیم ممانعت کنیم، حتی اگر این مخالفین رژیم شعارشان این باشد که باید با رژیم ساخت. ما سیاست پیکت کردن و ممانعت از تشکیل جلسات اینها را نداریم. آن بخشی که درست سوژه فعالیت و باصطلاح پیکت کردن و ممانعت کردن ماست، خود رژیمی ها هستند. چه رژیمی الان، چه رژیمی ای که تازه بازنشسته و منتظر خدمت شده. ما با دوربین روابط داخل جناحها را دنبال نمیکنیم که درست از همان لحظه که یک نفر مغضوب واقع شد، در آغوش بگیریم و بگوئیم به اردوی انقلاب پیوسته. به من چه که آقای سروش چند وقت است به اپوزیسیون داخل کشوری رژیم و طرفدار یک جور حکومت دیگر اسلام تبدیل شده. این مشکل آقای سروش است با دوستان قدیمی اش. اینها با هم این حکومت را سر کار آورده اند. ولی اگر فرض کنید اکثریت برود جائی جلسه بگذارد، با اینکه موضعش با سروش فرقی

ندارد، ما قرارهای فعلی سازمانمان بر این نیست که مزاحم اکثریت در تشکیل جلسه اش بشویم. ولی این معنی اش این نیست که نمی‌رویم در سالن، دست بلند نمیکنیم، حرفمان را نمیزنیم. همه این کارها را میکنیم. ولی میتوانند مطمئن باشند که حزب کمونیست کارگری قصد جلوگیری از برگزاری جلسات سازمانهای اپوزیسیون را ندارد. به هیچ وجه.

رادیو انترناسیونال: منصور حکمت متشکر از تماستان، اگر نکته پایانی ای دارید بفرمائید.

منصور حکمت: فقط میخواهم از همه دوستانی که بحال اوضاع ایران و از یک موضع واقعا آزادیخواهانه دل میسوزانند، خواهش کنم و بخواهم که به حزب کمونیست کارگری بپیوندند. این اوضاع اخیر دارد نشان میدهد کی کجا ایستاده. بعد از همه بحثها راجع به "دوران"، شوروی و چین، عصر نوین و

نظم نوین جهانی، شیوه های تولید، پست- مدرنیسم و مدرنیسم و هرچی، بالاخره الان دارد روشن میشود چه کسانی علیه اسلام ارتجاعی عصر ما ایستاده اند، چه کسانی جلوی ناسیونالیسم ارتجاعی عصر ما ایستاده اند و بالاخره چه کسانی جلوی رژیم اسلامی ارتجاعی کنونی ایستاده اند. جای همه کسانی که دوست دارند در یک جامعه آزاد زندگی کنند و این را حق بشر میدانند، در حزب ماست. اسم ما حزب کمونیست کارگری است ولی درش بروی همه کسانی که میخواهند در صف این حزب برای این اهداف مبارزه کنند باز است و هر کسی که به این حزب بپیوندد از همان روز اول انگار سی سال است عضو این حزب بوده، همه حقوق دخالت در سرنوشت این حزب را دارد. فراخوانم به هر کسی که این روزها می‌بینم و یا حاضر است پنج دقیقه گوشش را به من قرض بدهد این است که بپیوندید به حزب ما.

به نقل از نشریه ایسکرا شماره ۷
۲۲ خرداد ۱۳۷۷ - ۱۲ ژوئن ۱۹۹۸

آثار منصور حکمت را بخوانید!

برای هر کارگر و کمونیستی که به برپائی جامعه ای سوسیالیستی فکر میکند و آن را امری مبرم و ممکن میداند، منصور حکمت یک گنجینه غنی آموزش است.

<http://hekmat.public-archive.net/>
www.m-hekmat.com/

منصور حکمت و کنترل کارگری

قابل توجه فعالین جنبش کارگری و کارگران کمونیست!

نوار سمینار منصور حکمت در باره کنترل کارگری، آوریل ۱۹۸۵، در سایت حزب اتحاد کمونیسم کارگری و سایت منصور حکمت موجود است. این نوار را به دقت گوش کنید و بدست کارگران پیشرو و محافل کارگری برسانید.

باید ریشه اینها را کند!

پدرام نو اندیش

سلامش میکنم. با محبت جواب سلام را میدهد. از او میخواهم چند دقیقه از وقتش را به من بدهد که با لبخندی تلخ میگوید: مگر شماها بیایید و با کارگری مثل من حرف بزنید و پای درد دلهایم بنشینید. هفتاد سال دارم. از صبح کله سحر که بیدار میشوم بایستی پیاده راه بروم تا غروب که آفتاب نیز خسته میشود و میرود.

از او میپرسم که کارش چیست؟ که منتظر پایان سئوال نمی ماند و میگوید: یک عمر توی شهرداری خراب شده کار میکردم و حالا هم آخر عمری بایستی باغبانی کنم. آخر مگر این روا است که من 70 ساله با این پا درد تا غروب همینطوری راه بروم؟ اون هم برای ماهی 205 هزار تومان؟

نگاهش میکنم. با حرارت حرف میزند. دلم نمی خواهد حرفش را قطع کنم. کارگر باغبان پارک چیتگر است. پارک چیتگر به 2 فاز تقسیم میشود و او کارگر باغبان فاز 2 است. با این وصف از او میپرسم چرا در این سن و سال باز هم کار میکند و چه اجباری دارد؟

چرا مجبور نیستم؟ از شهرداری ماهی 250 هزار تومان بازنشستگی میگیرم. با 250 هزار تومان و 7 نفر نان خور چطور سر کنم؟ پس مجبورم.

میگویم شما گفתי ماهانه 205 هزار تومان دستمزد میگیری...

معتراض جواب میدهد: این ماه دستمزد 3 ماه پیش را میدهند. یعنی ما همیشه 2 ماه طلب کار هستیم.

مثل این که میدانم که چه پریشی دارم. خود میگوید: این فاز که فاز 2 پارک چیتگر است، بایستی

200 نفر کارگر داشته باشد ولی 70 نفر هستیم که کارهای این فاز را انجام میدهیم. شیری میخواهد با 70 نفر کارگر کار 200 نفر کارگر را انجام دهیم. یعنی ما باید کار 130 نفر دیگر را که وجود ندارند ولی اون بی شرف پولش را به جیب میزند را انجام دهیم.

از شیری میپرسم که کیست؟

شیری نامرد، پیمانکار اینجا است. او مدیر شرکتی است به نام اقبال که پیمانکار اینجا است.

از زندگیش میپرسم که آیا راضی هست یا نه؟

با لبخندی تلخ جوابم را میدهد: راضی هستم؟ چه سئوالی است. ولی حالا که میخواهی بدانی برایت بگویم که من از این 70 سال عمرم هیچ راضی نیستم چرا که همه آن درد و رنج بوده است. همه آن سالها کار و زحمت بی نتیجه بوده است. زمان اون مردک (شاه) که همه اش بی حقوقی، توهین و بی حرمتی بود. و این زمان هم حق کشی و ستم که خودت شاهدش هستی.

از او میپرسم به نظرش چه کاری باید کرد که جوابم را با یک جمله میدهد و دنبال کارش میرود:

باید ریشه اینها را کند. شاید آن موقع روی آسایش و آرامش را ببینیم.

مشغول نوشتن هستم که از دور جوانی به طرفم می آید. سلام میکند و در کنارم می ایستد. اسمش را می پرسم که با لکنت زبان جواب میدهد: علی قربان زاده اهل قوچان و ساکن سرآسیاب ملارد. او نیز یکی از 70 کارگر مشغول کار در فاز 2 پارک چیتگر است. هر روز میبایست از سر آسیاب ملارد کرج تا پارک چیتگر را بیاید.

علی آقا ماهانه چقدر دستمزد میگیری؟

میگوید 250 هزار تومان دستمزد میگیرد. از دستمزدش 50 هزارتوان کرایه یک اتاق را میپردازد. 30 هزار تومان نیز هزینه رفت و آمد هر روزش است. اون هم اگر از مترو استفاده کند. علی میگوید با 170 هزار تومان یک ماه را باید سر کند اون هم اگر اتفاقی نیافتد. بایستی خود و زن و فرزندش چشمانشان را به روی بسیاری از خواست های زندگی ببندند.

علی آقا از زندگیت راضی هستی؟

خنده کنان میگوید: چقدر هم! و آنگاه میگوید: خدایا مریدم از خوشی!

علی آقا اجازه میدهی یک عکس ازت بگیرم؟ عقب عقب میرود و آماده برای عکس میشود.*

پرستاران کرمانشاه، باز هم دستمزدهای پرداخت نشده!

لیلا احمدی

حدود 6000 نفر از پرستاران و پرسنل اداری بیمارستانهای کرمانشاه مبالغ اضافه کاری انجام شده مربوط به مرداد و شهریور ماه 1387 خود را تاکنون دریافت نکرده اند. بنا به گفته یکی از مسئولین حسابداری دانشگاه علوم پزشکی کرمانشاه، طلب 2 ماهه این پرستاران مبلغی حدود یک میلیارد و هشتصد میلیون تومان است که تاکنون دانشگاه علوم پزشکی کرمانشاه به بهانه های مختلف از جمله بهانه کسری بودجه از پرداخت آن طفره رفته است.

انجام کار بطور نقدی و پرداخت دستمزد از جانب حکومت اوباش اسلامی سرمایه داران با نسبه کاری و جر زنی! این در شرایطی است که پرستاران زحمتکش بخاطر فشارهای روز افزون زندگی و نیازهای ضروری اقتصادی خانواده هایشان برای گذران روزمره زندگی، ناچار به تن دادن به انجام کار اضافه هستند. کاری که آرام آرام روان و جسمشان را فرسوده و تباہ میکند. در ماه گذشته بر اثر اعتراضات مکرر پرستاران و بحرانی که بر اثر این اعتراضات دامن دانشگاه علوم پزشکی کرمانشاه را گرفته بود، حکومت اسلامی در هراس از اعتراض و خشم پرستاران در یک اقدام ناگهانی و شتابزده اقدام به بر کناری ایزدی رئیس دانشگاه علوم پزشکی و بکار گماری یکی دیگر از مهره های سوخته به نام نوری زاد نمود و فوراً طلب 4 ماهه پرستاران را طی 2 مرحله پرداخت نمودند.

یکی از پرستاران بیمارستان فارابی کرمانشاه میگفت: اگر طلبهای 4 ماه ما و حتی حق مسکن های موقمان را دادند از ترسشان بود. اینها ذاتشان دزدی و مفتخوری است. نوری زاد و ایزدی هر دو مهره حکومت اند و حکومت اسلامی دشمن جان و زندگی ما. ما برای نقد کردن طلبهایمان راهی جز اعتراض و اعتصاب نداریم. کلید کار در دست خود ماست! لازم به یاد آوریم بر اثر تحمیل فقر و فلاکت و فشارهای روز افزون اقتصادی و همچنین کار سنگین و فرساینده و عدم پرداخت دستمزدها از جانب حکومت اسلامی سرمایه داران جو در میان پرستاران ناراضی بیمارستانهای کرمانشاه ملتعب می باشد.*



ایران و بازار جهانی

علی طاهری

با شروع قرن بیست و یکم شاهدیم که همچنان ارتباطات بیشتر و نزدیکتر جامعه بشری و رشد تکنولوژی به کاهش فقر و اختلاف طبقاتی منجر نشده است. امنیت زندگی را افزایش نداده و فاصله طبقاتی را کمتر نکرده است. بلکه در بسیاری از زمینه ها بیکاری، محرومیت، فقر و فاصله طبقاتی را افزایش داده و امید به زندگی را در میان بسیاری از جوامع کاهش داده است. این وضعیتی است که بسیاری از سخنگوهای نظام سرمایه در ایران گناه را بر گردن "ضعف مدیریت" می اندازند که بدون شک این ضعف وجود دارد اما این دلیل تراشی برای طبیعی نشان دادن نظام سرمایه و نجات سرمایه از تیغ انتقاد است. بسیاری از این برنامه ریزان و مدیران فعلی (از نوع دوخردادی) نسخه های صندوق بین المللی پول، بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی را تنها راه حل مشکلات اقتصادی و اجتماعی کشور ایران می دانند. در همین راستا بود که مسئولان رژیم اسلامی در زمان دوخرداد به سازمان تجارت جهانی درخواستی دادند و چون از تبعات داخلی و حمله جناح راست نگران بودند به صورت محرمانه این درخواست فرستاده شد.

به دنبال این درخواست و با هدف نزدیک شدن ایران به بازار جهانی سیاست های دیگری نیز در پیش گرفته شد: دعوت از سرمایه گذاران خارجی و تغییر قوانین برای جذب این سرمایه سرلوحه کار ضابطین اقتصادی رژیم قرار گرفت. قبل از آن نیز در دوره به اصطلاح سازندگی پس از جنگ زمینه های این مسئله به صورت حذف سوبسیدها، یکسان سازی نرخ ارز، اصلاح قوانین گمرکی، خصوصی سازی و تعدیل نیروی کار به اجرا در آمده بود. این برنامه ها که پیشنهاد مشخص

که برنامه اصلاح اقتصادی ایران را در چارچوب قانون پنج ساله سوم ادامه دهند.

۲- اجرای یکسان سازی نرخ ارز را با شدت ادامه دهند.

۳- صندوق واکنش مطلوب سرمایه گذاران خارجی را در خرید اوراق قرضه یورو مشاهده کرد و به همین خاطر ایران را در مسیر اصلاح اقتصادی و ورود به یک پارچگی اقتصاد و بازارهای مالی جهانی در نظر می گیرند.

۴- صندوق مشاهده کرد که نگهداری ثبات اقتصادی کلان برای موفقیت اصلاحات اقتصادی ضروری است.

جالب است که در این توصیه ثبات اقتصادی کلان را برای موفقیت اصلاحات اقتصادی ضروری می داند و در حقیقت به نوعی نهادهای اقتصادی نظیر بنیاد مستضعفان و آستان قدس رضوی و نهاد های کلان دیگر را که راهبرد اقتصادی کلان را در دست دارند مورد تایید قرار می دهد. از این به بعد موج جدیدی از سرمایه های خارجی به ایران سرازیر می شود. طرح های قدیمی سدها و آب رسانی همانند سد کارون و غیره تکمیل می شود. ژاپن یک وام سه میلیارد دلاری برای ایران تصویب می کند. طرح های پارس جنوبی یکی پس از دیگری به شرکت های بزرگ نفتی واگذار می شود.

علاوه بر سرمایه های توتال، ریسپول، انی، شل، هیوزینگر، هالی برتون و حدود سی شرکت خارجی در صنایع نفت و گاز و ده ها سرمایه گذاری مشترک دیگر نظیر ال 90، ایرانس، تاو و ... به صورت مستقیم به سرمایه گذاری مبادرت می کنند و شرکت های زیادی مانند ال جی، فیلیپس و ... نیز در طرح های مختلف شرکت می کنند که حاصل این سرازیر شدن سرمایه جهانی به بازار ایران است. مسئولان جمهوری اسلامی از باز بودن مرزهای ایران برای

صندوق بین المللی و بانک جهانی بود برای ایجاد زمینه های سرمایه گذاری ضروری اعلام شده بود.

جمهوری اسلامی از سال 1376 شکل جدید سرمایه گذاری را به شکل بیع متقابل به کار گرفت. هر چند در این زمینه قبلا قرارداد توتال و چند قرارداد دیگر به این شیوه اجرا شده بود. اما به کارگیری این شکل جدید در ابعاد مختلف و سایر زمینه های صنعتی از قبیل برق و ... باعث شد که سرمایه های نسبتا بیشتری به ایران سرازیر شود. به طور کلی تا سال 82 بیش از 13 میلیارد دلار سرمایه را همراه با جذب فن آوری خارجی جذب می کند.

دور جدید ورود سرمایه جهانی به ایران آغاز شد. زیرا دور اول که پس از سال های جنگ ایران و عراق آغاز شده بود، با بوجود آمدن اشکالاتی در روابط ایران و غرب فروکش کرد. در تلاش اول جمهوری اسلامی برای پیوستن به بازار جهانی طرح های زیادی در صنعت نفت و گاز و همچنین سد سازی و توسعه خودروسازی آغاز شده بود. اما به علت ناتمام ماندن بسیاری از این طرح ها در اواخر دوره به اصطلاح سازندگی ایران را کشور طرح های نیمه تمام می گفتند. دور دوم که در زمان به اصطلاح اصلاحات آغاز شد با تلاش برای اتمام طرح های نیمه تمام و حرکت جدی برای پیوستن ایران به سازمان تجارت جهانی و پیشبرد توصیه های بانک جهانی و صندوق بین المللی پول صورت گرفت. این موج هنگامی شدت بیشتری می گرفت که در تاریخ 10 مهر 81 صندوق بین المللی پ.ل گزارش داد که توصیه هایی را به ایران ارائه داده و از روند اجرای این توصیه ها در سال گذشته ابراز رضایت شده بود. در این گزارش آمده است:

۱- به مقامات ایران توصیه می شود

سرمایه گذاری خبر می دادند و تمام تلاش بر آن بود که هر نوع مانعی را از جلوی این سرمایه گذاری ها بردارند.

در این زمینه رییس اتاق بازرگانی گفت: سرمایه گذاران خارجی می توانند با هر زمینه ای در ایران فعالیت کرده و از تضمین سود و سرمایه خود از طرف دولت مطمئن باشند. این سرمایه گذاری ها به هیچ وجه در مخاطره نیست. او گفت: هزینه های پایین تولید، کارگر و جمعیت مصرف کننده، با اصلاحات صورت گرفته برای کاهش تعرفه ها و رفع موانع بازرگانی، اقداماتی است که از سوی ایران برای ورود به سازمان تجارت جهانی صورت گرفته است. در همین زمان که این اظهارات بیان می شود، بانک جهانی برای نشان دادن حسن نیت یک وام 630 میلیون دلاری به ایران می پردازد تا شرکت های چند ملیتی را برای سرمایه گذاری از آینده سرمایه در ایران مطمئن سازد.

نفت

مدیر عامل شرکت نفت و گاز پارس اعلام می کند که سرمایه گذاری در صنایع نفت و گاز طی برنامه چهارم گسترش خواهد یافت. او ضمن اعلام این مسئله که فاز 11 پارس جنوبی کلا به توتال واگذار شده است میگوید: حجم سرمایه پیش بینی شده صنعت نفت در برنامه چهارم توسعه 80 میلیارد دلار است که از این میزان 23 میلیارد دلار از منابع داخلی و بقیه یعنی 57 میلیارد دلار از سرمایه گذاری خارجی خواهد بود. در این سرمایه گذاری های جدید تلاش بر آن است که رضایت سرمایه گذاران به هر ترتیب جلب شود و امتیازات فراوانی به آنان داده شود تا علیرغم وجود مسائل سیاسی در رابطه جمهوری اسلامی و غرب این سرمایه گذاری ها ادامه یافته و سرمایه گذاران از آینده سرمایه خود مطمئن شوند.

در همین راستا

ایران و بازار جهانی...

وزیر نفت اعلام می کند که قراردادهای ما بیشتر به صورت دراز مدت است و کمتر به صورت تک محموله ایست. و این مسئله بیانگر انحصار فروش نفت و گاز به شرکت های بزرگ با قراردادهای دراز مدت است. زیرا در قراردادهای تک محموله ای قیمت نفت به روز محاسبه شد و گرانی قیمت نفت به سود شرکت صادر کننده خواهد بود. در صورتی که در قراردادهای دراز مدت که همراه شرکت های بزرگ آنها را در شرایط رکود بازار منعقد میکنند، قیمت نفت به کمترین بها محاسبه شده و سود اصلی آن نصیب شرکت های نفتی به خصوص در صنایع نفت و گاز ایران در شرایط تحریم آن چنان زیاد بود که سرمایه گذاران آمریکایی علیرغم تحریم سرمایه های خود را از طریق شرکت های دیگری که در ایران سرمایه گذاری می کردند به ایران منتقل کردند. سهام شرکت های شل، رسپول و توتال و بسیاری از شرکت های انرژی توسط شرکت های سرمایه گذاری آمریکایی خریداری شده است. بر طبق گزارش نیویورک تایمز 8 صندوق مالی امریکا 7.3 میلیارد دلار سهام و 570 میلیارد دلار دارایی در شرکت های انرژی که در ایران فعالیت می کنند سرمایه گذاری کرده اند.

آنچه مسلم است در حجم عظیم سرمایه گذاری ها در صنایع نفت و گاز ایران تمام سرمایه های بین المللی مشارکت دارند و اینکه بسیاری موارد تبلیغ میشود که اروپایی ها علی رغم مخالفت امریکا ریسک سرمایه گذاری در ایران را می پذیرند چندان حقیقت ندارد. زیرا در این سرمایه گذاری ها همگان مشارکت دارند. در نتیجه ادغام ایران در بازار جهانی اقتصاد سرمایه هیچ گاه متوقف نشده است. هر چند روند این ادغام در سال های جنگ

مقداری کند شده بود اما شتاب آن در سال های بعد این کندی را جبران کرده و در سال های اخیر شتاب بیشتری یافته است. بخشی از ادغام این سرمایه در سال های اخیر به شرح زیر است:

مخابرات

در صنایع مخابراتی شرکت ایران سل (ترک سل سابق) با سرمایه گذاری مشترک بنیاد مستضعفان و وزارت دفاع به میزان 51 درصد شرکت های داخلی و 49 درصد شرکت های خارجی تاسیس شده است. 9 درصد لیست سهام داران ایران سل شرکت های نوکیا، زیمنس و سایر شرکت های اروپایی دیده می شوند. در گزارش دیگری آمده است که سود طرف خارجی قرارداد به نرخ ثابت (بدون احتساب تورم) 6 میلیارد دلار است و کشمکش میان مجلس و دولت گفته شد که لغو این قرارداد موجب ضرر و زیان 18 میلیارد دلاری خواهد بود.

همچنین در مساله تولید گوشی تلفن همراه سرمایه گذاری مشترک داخلی و خارجی صورت گرفته است. بر طبق گزارشها 11 تفاهم نامه میان کنسرسیوم های شرکت هوشمند، شرکت نیمه هادی عماد و موسسه سروش رایانه و شرکت نوکیا امضا شد. در این قرارداد شرکت مالزیایی ام موبایل و شرکت های اروپایی تله کام نیز مشارکت دارند. برای سهولت در امر تولید تعرفه قطعات وارداتی از 60 درصد به 10 درصد کاهش یافته است تا سود سرمایه گذاری تضمین شود و بازار در اختیار این شرکت ها قرارگیرد. به دنبال این امر شرکت های زیمنس و نوکیا مذاکرات گسترده ای را برای مونتاژ در ایران انجام دادند.

خودروسازی

در ابتدای سال 83 خبرگزاری ها

دیگری با همین روش در این زمینه شروع به سرمایه گذاری در ایران کردند. تولید بنز 200 و 280 و بنز ای 350 مونتاژ ایران در ایران خودرو آغاز شده است.

در تاریخ 3 مهرماه 84 یک مقام بلند پایه شرکت پژو - سیتروئن برای بستن قراردادهایی با شرکت های ایرانی جهت تولید قطعات خودرو و صادرات آن به ایران آمد. این سفر منجر به بستن قرارداد خرید یک میلیون یورو قطعه از قطعه سازان در ایران شد و مسئولان خودروسازی ابراز امیدواری کردند که با پیشرفت در این زمینه از بازار 30 میلیارد یورویی فروش قطعات پژو به زودی یک میلیارد یورو نصیب قطعه سازان در ایران شود. مدیر خرید پژو- سیتروئن در انتها چنین گفت: ما 50 شرکت را بررسی کردیم. 18 قرارداد بستیم. باید کیفیت در سطح جهانی باشد و حمل قطعات اقتصادی باشد و... در حقیقت مقابل تمام در باغ سبزی که از جانب برنامه ریزان ایرانی دریافت کرد، او به همان منطق خودش متوسل شد که باید سودآوری تضمین شود و کل صنعت ایران و برنامه ریزان باید بسیج شوند تا سود آوری شرکت های بزرگ را تامین کنند.

در حالی که دو بخش مهم اقتصاد جهانی یعنی انرژی و خودرو بر اقتصاد جهانی مسلط هستند، ایران نیز در این دو بخش به صورت کامل به مدار سرمایه جهانی کشیده شده است و با افت و خیزها و مقاومت ها و پس رفت در انتهای دو دهه از فعالیت اقتصادی شاهد هماهنگی دو بخش عمده اقتصاد ایران با اقتصاد جهانی هستیم. تولید خودروهای دیگری به موازات این مساله در بخش های دیگر گردش اقتصاد کلان از جمله بخش سرمایه مالی و گردش سهام در بورس گام های اساسی برداشته شده است.

بورس

سهام بسیاری از شرکت های عمومی نظیر صفحه ۲۰

خبر از انعقاد قرارداد دومیلیارد دلاری در جهت مونتاژ یک خودرو جدید در ایران دادند که با همکاری شرکت رنو فرانسه و شرکت توسعه صنعت اتومبیل ایران (مرکب از شرکت های ایران خودروسازی) سالانه 250 هزار خودرو سواری تولید کنند. این طرح با افت و خیزهایی بلاخره به تصویب رسید و با تغییراتی در امتیازات طرفین به کار خود ادامه داد. بر طبق قرارداد نهایی فرانسوی ها پذیرفتند که شرایط ایران برای صادرات 20 درصدی خودرو را به اجرا در آورند. در این زمینه یکی از مسئولین ایران خودرو گفت علت عقد چنین قراردادهایی وابستگی فنی ما به شرکت های خارجی است. این مسئله در زمینه خودروهایی که در ایران ساخته می شود نیز صادق است. تولید پراید و پژو و کلیه اتومبیل هایی که مارک داخل را دارند و ظاهرا ایرانی هستند هر یک به نوعی وابسته به دانش فنی شرکت های خارجی هستند و در حقیقت می توان گفت ما دانش فنی ساخت خودرو را هنوز بدست نیاورده ایم. بلکه دانش فنی ساخت خورویی مثل پیکان را هم از دست داده ایم. زیرا نتوانسته ایم آن را ارتقا دهیم. یکی دیگر از مدیران ایران خودرو چنین می گوید: پژو برای استفاده از پلاتفرم 206 چراغ سبز نشان داده بود. ولی با تغییر مدیریت در ایران خودرو اوضاع تغییر کرد. اول قرار بود پژو طرح را به ما بدهد اما بعد احساس خطر کرد تصمیم گرفت خودش پژو 206 صندوق دار به ایران بدهد.

خودرو سازی پس از نفت یکی از بزرگترین صنایع کشور است که به صورت کامل در چرخه تولید سرمایه های بین المللی قرار گرفته است و در این زمینه نه تنها خودروسازان با سرمایه های بین المللی ادغام شده اند بلکه قطعه سازان نیز مجبور به دریافت حق امتیاز از شرکت های خارجی هستند تا بتوانند قطعات خود را به خودروسازان بفروشند. شرکت های بزرگ

ایران و بازار جهانی...

سلطه بر بازار و منابع کشورهای دیگر است.

سهام خواهی در سرمایه گذاری های داخلی و خارجی:

در پیوستن جمهوری اسلامی به بازار جهانی و روند سرمایه گذاری ها، یکی از مسائل مهم سهم نهادها و جریان های حکومتی مختلف است. از مدت ها پیش معلوم بود که هر جناح بدون مخالفت با اصل سرمایه گذاری ها و پیوستن ایران به بازار جهانی با قبول شرایط این بازار تنها مسئله نوع سهم و نوع شریک داخلی یا خارجی مطرح است. اولین قراردادهایی که در مجلس نهم مورد چالش قرار گرفت عبارت بودند از قرارداد ال 90 و قرارداد ایرانسل برای اپراتور تلفن همراه و قرارداد فرودگاه پیام و... یا شرکت تلو. مخالفت با این قراردادهای ده قرارداد دیگر جلب این بود که پس از لغو قرارداد سپاه خود این قرارداد را بست و در پاسخ سوال که سپاه توان راه اندازی تجهیزات فرودگاه را ندارد گفته شد که پیدا کردن شریک خارجی را به عهده سپاه باید گذارد.

با تمام این تلاشها و امتیازاتی که به سرمایه از جیب طبقه کارگر میدهند، هنوز سرمایه داری ایران یک سرمایه داری بی ثبات و فلاکت زده و غیر مطمئن است. موانع تبدیل شدن سرمایه داری ایران به جزئی انتگره از نظام بین المللی در اساس سیاسی اند. *

آنچه مسلم است دولت های مختلف از اصلاح طلب، سازندگی و غیره همه در این سیستم اقتصادی (رشد سرمایه) هماهنگ عمل کرده اند و هر یک کار دیگری را تکمیل کرده است. مساله جالب توجه آن است که بسیاری از منتقدان طرفدار نظام سرمایه داری از آن جهت جمهوری اسلامی را مورد انتقاد قرار می دهند که در پیوستن به بازار جهانی شتاب لازم را نداشته اند و طرفداران سیاست های خالص نئولیبرالی خواهان سرعت هرچه بیشتر در این زمینه هستند. این حامیان سیاست های جهانی سرمایه این طور اقامه دلیل می کنند که اگر سیاست های اقتصادی شتاب بیشتری بگیرد و ایران در پیوستن به بازار جهانی توصیه های بانک جهانی و صندوق تجارت جهانی را با شتاب بیشتری عملی کند فضای سیاسی بازتر خواهد شد و آزادی های سیاسی اجتماعی نیز افزایش خواهد یافت.

انها می گویند با پذیرش آزادی سرمایه دولت های دیکتاتور مجبور می شوند آزادی زنان و آزادی های سیاسی اجتماعی را بپذیرند و بسیاری از آزادی های مدنی با ورود سرمایه جهانی همراه خواهد بود. اما این نکته را پنهان می کنند که سرمایه خواهان امتیاز و سود بیشتر است و دموکراسی تنها شعار نخ نما شده برای بدست آوردن

دعوت بعمل آمد و این سه سرمایه گذار مجوز خرید 240 میلیون یورو سهام شرکت های ایران عضو بورس را دریافت کردند. به گفته یک مقام بورس: تحلیل این شرکت ها بر آن بوده است که تا پایان نیمه اول سال 84 شاخص بورس به 8400 تنزل خواهد کرد و امکان خرید پر سود و ارزان فراهم خواهد شد. در این زمینه رییس بانک اقتصاد نوین و مدیر عامل شرکت سرمایه گذاری غدیر گفتند حضور سرمایه گذاری خارجی اعتماد به بورس را باز می گرداند. در همین دوره دولت یک هیات اقتصادی انگلیسی را برای خروج بورس اوراق بهادار از رکود به ایران دعوت کرد. و به این ترتیب سومین بخش اقتصاد کلان ایران در بازار جهانی از طریق شرکت های بزرگ ادغام شده است. این ادغام در بخش کلان همچنان ادامه دارد.

از آن جمله می توان دعوت از سرمایه گذاری های خارجی در بخش های انرژی (آب و برق) و سرمایه گذاری در این زمینه و واگذاری ساخت نیروگاه ها و سد ها با قراردادهای طولانی مدت و کوتاه مدت را نام برد. زمینه برای این سرمایه گذاری نیز از نظر قانونی فراهم شدند. با تغییر در قوانین سرمایه گذاری در سال های اخیر امتیازات زیادی به سرمایه های خارجی داده شده است. مجلس بر طبق قوانین سرمایه گذاری خارجی اعلام می کند: "سرمایه گذاران خارجی می توانند در نیروگاه های برقی کشور، راهها و بهره برداری از هفت فرودگاه کشور مشارکت کنند... همچنین به بانک های خارجی اجازه داده می شود دفاتر خود را در ایران دایر کنند و برای مقدمه بانک استناد دارد چارتر آلمان دفتر خود را در کیش راه اندازی می کند و از سایر بانک ها دعوت می شود شعبه های خود را داخل ایران دایر کنند."

وزارت نیرو، شرکت پتروشیمی و بانک ها در بورس عرضه شد. سازمان بورس برای حفظ منافع کارگزاران و حفظ انحصار با هر گونه گسترش در تعداد کارگزاران مخالفت می کرد و شرکت های سرمایه گذار به طرف جذب سرمایه های کلان و سرمایه های خارجی روی آوردند. شرکت های سرمایه گذاری به مشتریانی خدمات می دهند که گردش کاری بالای ده میلیارد ریال را سرلوحه کار خود قرار دهند و از پذیرش مشتریان با سرمایه کم خودداری کنند. (زیرا این شرکت های سرمایه گذاری به اطلاعات انحصاری دسترسی دارند که آن را در خدمت مشتریان خرد قرار نمی دهند)

شرکت های سرمایه گذاری در ایران توانستند 17 سرمایه گذار خارجی را در 14 شرکت پذیرفته شده در بورس (سازمان تامین اجتماعی، گروه صنعتی ملی، گروه صنعتی خاور، رنا، سازمان صنایع ملی ایران، سیستم بانکی و سازمان پتروشیمی) را جذب کنند و سرمایه های خود را با آنان ادغام کنند. دبیر کل بورس در این زمینه می گوید: در حال حاضر برای سرمایه گذاری خارجی به منظور بنگاه داری یعنی مدیریت و اداره شرکت ها محدودیتی وجود ندارد و متقاضیان خارجی می توانند با مراجعه به سازمان سرمایه گذاری خارجی پذیرفته شده در بورس در وزارت امور اقتصاد و دارایی مجوزهای لازم را اخذ و برای خرید هر شرکتی در بورس بهادار اقدام کنند. همچنین رییس سازمان بورس از واگذاری سهام سرمایه گذاری ملت (وابسته به بانک ملت) به یک خریدار خارجی خبر می دهد.

همچنین در تاریخ 5 بهمن 84 از سه سرمایه گذار خارجی جهت شرکت در بازار بورس تهران

سیاست گذاران اقتصادی رژیم

تمام فلاسفه جهان را تفسیر کرده اند،

حال آنکه مسئله بر سر تغییر آنست!

کارل مارکس

حذف لیدر، متعارف شدن رژیم اسلامی و سرنوشت دن کیشوت وار لیدر

آذر ماجدی



در عمل با یک تیر دو نشانه زده میشود. 1- انشعاب و انشعافی که کورش مدرسی و بارانش نقش تعیین کننده ای در آن داشتند، به حساب منصور حکمت گذاشته میشود؛ و 2- کورش مدرسی خود را هم طراز منصور حکمت قرار می دهد.

برای کسانی که از نزدیک با ایشان فعالیت کرده اند و روش های ایشان را در فعالیت تشکیلاتی، در جلسات و در زمان ارتکاب اشتباهات از نزدیک مشاهده کرده اند، این روش شناخته شده و پاختورده است. این اولین بار نیست که زمانی که ایشان و نقش شان مورد نقد قرار می گیرد، با یک جا خالی نه چندان متبحرانه، نقد را متوجه فرد دیگری می کند.

اما در صحبت های ایشان حقایق انکار ناپذیری نهفته است. اگر به سبک ایشان و حزب حکمتیست آشنا باشید، دریافته اید که حقایق تلخ هیچگاه صریح و علنی مطرح نمی شوند، باید میان خطوط را خواند. باید با یک ذره بین بزرگ به کشف حقایق در میان خطوط پرداخت. در این گفته یک حقیقت مهم وجود دارد: "موقعیت" ایشان "در حزب یک نقطه ضعف مهم حزب است." نه از این رو که گویی رهبری این حزب از نظر تئوری و سیاسی از کورش مدرسی کوچک تر و بی اطلاع تر است. خیر. از این رو که تمام سیاست هایی که بر مبنای شان حزب حکمتیست در این 4 ساله مورد نقد قرار گرفته است، توسط ایشان تبیین و فرموله شده است. علاوه بر ما که همواره این سیاست ها را نقد کرده ایم، طی این 4 سال کادرهای مهمی در نقد این سیاست ها از رهبری و سپس از حزب حکمتیست استعفاء کرده اند.

"منشور سرنگونی" یکی از جدال برانگیز ترین این سیاست ها بوده است. چرخش به راست این سیاست قابل چشم پوشی

مخرب آن بررسی کرد. کورش مدرسی یکی از این موارد است.

به این نقل قول از مصاحبه ایشان با نشریه پرتو توجه کنید:

"کسی که ادبیات حزب ما را تعقیب کرده باشد میداند که این بحث تقریباً از بدو تشکیل حزب و راستش از بدو تشکیل حزب کمونیست کارگری تا مقطعی که ما در آن بودیم مطرح بوده ... حزب کمونیست کارگری علیرغم انتقاد منظم و مکرر منصور حکمت بیش از اندازه به او متکی بود و این موقعیت حزب را بشدت آسیب پذیر کرده بود. این موقعیت باز هم متأسفانه در حزب حکمتیست تکرار شده است. اینجا هم این حزب چه از بیرون و چه در مکانیسم های درونی بیش از اندازه به من وابسته است. ما بارها در پلنوم ها و جلسات دفتر سیاسی در این مورد بحث کرده ایم و شخصاً بارها اشاره کرده ام که موقعیت من در حزب در دراز مدت یک نقطه ضعف مهم حزب است. حزبی که اینقدر به یک نفر وابسته باشد آسیب پذیر است."

ایشان معمولاً دیگر به منصور حکمت در تئوری های بدیع، ظاهراً نوین، اما بشدت قدیمی و سنتی خویش، اشاره ای نمی کند. نام منصور حکمت فقط زمانی برده می شود که قرار است نقطه ضعف ایشان با پز "همردیفی" با منصور حکمت به نقطه قوت برجسته ایشان بدل شود. این هم یکی از آن موارد است. در این اینجا بطور غیرمستقیم و به زبان بی زبانی صدمات جبران ناپذیری که به حزب کمونیست کارگری بعد از مرگ وی، وارد شد، به حساب منصور حکمت گذاشته میشود. کورش مدرسی دارد به سیاق همیشگی خود، در مقابل حملات آتی جا خالی می دهد و توپ را در زمین منصور حکمت می اندازد.

حزب حکمتیست، بالاخره، پس از چندین تلاش ناموفق در تغییر "آرایش رهبری"، به نقطه شش سال پیش بازگشت. معلوم شد که پست لیدری برایشان مشکل زا بوده است. آرایش رهبری جمعی بدون آوردن اسم آن اتخاذ شده است. اما چرا از بردن این نام پرهیز می شود؟ برای پیشگیری از اینکه، آنهایی که پس از مرگ منصور حکمت بی وقفه برای حفظ آرایش رهبری جمعی، طرح منصور حکمت در حزب کمونیست کارگری، تلاش کردند و نسبت به عواقب آن هشدار دادند، به آنها نگویند: "ما که گفته بودیم!"

پست لیدری حذف شد و رهبری حزب به دفتر سیاسی واگذار شده است. اما کورش مدرسی، به سیاق همیشگی باید شکست خود را بعنوان رهبری داهیهانه خویش جا بزند. باید در همان زمان که دارد عقب نشینی می کند، خود را در مقام والای رهبری بزرگ و آینده نگر و تیزهوش قرار دهد. باید خود را با منصور حکمت مقایسه کند و نشان دهد که به تئوری و تزه های او درافزوده داشته است. این تراژدی - کمدی زندگی سیاسی کورش مدرسی، حداقل، در شش سال گذشته بوده است. برخورد شخصی به سیاسیون و کاربست آن در تحلیل سیاست های شان مذموم شناخته شده است. اما در مواردی اجتناب از این برخورد موجب تحلیل ناقص و ارائه تصویری نادرست از شرایط و سیاست ها است. در مورد نقش شخصیت در تاریخ بسیار گفته شده است. معمولاً از این مبحث برجسته کردن نقش مثبت انسان ها و رهبران مد نظر بوده است. اما در رابطه با سرنوشت حزب کمونیست کارگری پس از مرگ منصور حکمت، در مورد بویژه دو تن باید این متد را در ابعاد منفی و

نیست. طرح و ارائه مقوله انقلاب دو مرحله ای در جنبش کمونیسم کارگری، کار آسانی بنظر نمی رسد، ولی ایشان موفق شد که این تبیین ظاهراً نوین، چپ سنتی را به حزب حکمتیست بقبولاند. اما رفقای متعددی پس از استعفا از این حزب نقد این سیاست ها را موضوع کار خود قرار داده اند. "متعارف شدن" رژیم اسلامی یکی دیگر از تحلیل های ناب ایشان است. این تحلیل نیز با نقد بسیار روبرو شد. بردن سوسیالیسم از بیرون، توسط دانشجویان و تحصیلکردگان به درون طبقه کارگر، تز قدیمی ای که حتی در بسته بندی جدید نیز قرار نگرفته بود، پس از شکست پروژه دانشجویانی شان که سیاست ها و تاکتیک های رهبری را به نقد کشیده بود، دوباره ابداع شد.

سیاست های انحرافی، راست کورش مدرسی به این 4 سال محدود نمیشود. قبل از انشعاب درون حزب کمونیست کارگری نیز سیاست های ایشان با سیل نقد و ناباوری روبرو شد. یک ماه پس از مرگ منصور حکمت ایشان تزه های راست ائتلاف با جناح دو خردادی درون رژیم را به رهبری وقت و پلنوم 16 حزب کمونیست کارگری ارائه داد. تشکیل مجلس موسسان و دولت موقت با بازماندگان دو خردادی رژیم بخشی از تزه های این طرح بود. این طرح راست و مغایر با کمونیسم کارگری، که خود را برای لیدری حزب پس از مرگ منصور حکمت، از زمانی که منصور حکمت در بستر بیماری بود، آماده کرده بود، حکم شوک الکتریکی را برای پلنوم 16 داشت. در همان زمان ما این تزه ها را راست و در زمره سیاست های جریانات پرو رژیمی ارزیابی کردیم و ایشان تزهایشان را پس گرفت تا بعد از

حذف لیدر، متعارف شدن رژیم اسلامی و سرنوشت دن کیشوت وار لیدر...

انشعاب به شکلی دیگر و در قالب منشور سرنگونی دوباره علم کند.

راستش تا آنجا که به سیاست ها و تاکتیک های انحرافی، راست و از نوع چپ سنتی، ارائه شده توسط کورش مدرسی در شش سال اخیر برمیکردد، انسان از وفور در مضیقه می افتد. اما همین مثال ها برای پایین کشیدن یک رهبری که خود را تئوریسین و رهبر سیاسی بلامنازع کمونیسم کارگری میدانند، کافی است. پس جای تعجب نیست که نقش ایشان به یک نقطه ضعف مهم در حزب حکمتیست بدل شده است. اگر حزب حکمتیست زودتر از این پست لیدری را حذف نکرده است، بخاطر بی لیاقتی سایر کادرهای رهبری این حزب نیست، به اختلافات درون حزب کمونیست کارگری پس از مرگ منصور حکمت و مبحث جدل برانگیز رهبری، درون این حزب برمی گردد.

کورش مدرسی و رفقای که در سال 2004 از حزب کمونیست کارگری انشعاب کردند، امر رهبری را به مساله مرگ و زندگی حزب بدل کردند. انتخاب لیدر و کنار گذاشتن طرح رهبری جمعی که توسط منصور حکمت به پلنوم 14 حزب ارائه شده و به اتفاق آراء تصویب شده بود، را این رفقا به موضوع اختلاف عمیق و جناح بندی در حزب بدل کردند. تبلیغات برای ضرورت و میرمیت لیدر، و انتخاب کورش مدرسی بعنوان "فرد دوم" در حزب به یک کمپین تفرقه افکنانه و ایجاد انشقاق در حزب بدل شد. اصطلاح فرد دوم را این رفقا در حزبی ابداع کردند که عمدتاً بعلت تلاش های منصور حکمت، از استفاده از چنین مقولاتی و نمره دادن به کادرهای رهبریش بشدت اجتناب می کرد.

ایشان طبق روش همیشگی، به "افتضاح" درون حزب کمونیست کارگری بر سر پست لیدری، به رقابت و "محفل بازی" چنان اشاره می کند که گویی ایشان هیچ نقشی در شکل دادن به این "افتضاح" "رقابت و مسابقه" و "محفل بازی" نداشته است. گویی ایشان صرفاً با نیت سیاسی و خیرخواهی برای آینده حزب جلو آمده است و بقیه این شرایط را به حزب تحمیل کرده اند. آخر انصاف هم خوب چیزی است. کمپین ترور شخصیت سازمان یافته توسط این رفقا علیه آن بخشی از رهبری که قاطعانه از رهبری جمعی دفاع می کرد، و آنهایی که بطور تاکتیکی از این طرح دفاع می کردند تا موقع انتخاب خودشان بعنوان رهبر برسد، را کادرهای درگیر در این جدال از یاد خواهند برد. پلنوم 16، 17 و 18 و مبارزات این دوره را یک بار در ذهن خود مرور کنید. به روش های بسیار ناپسندی که در کمپین انتخاباتی اتخاذ کردید کمی بیاندیشید، به حزب سازی موازی درون حزب کمونیست کارگری فکر کنید، شاید از بلندی های رفیع اخلاقی تان کمی پایین بیایید.

در تعریف پایین از نقش رهبر که کورش مدرسی ارائه می دهد، دقت کنید، نگاه متوجه می شوید که اتفاقاً بخاطر شکست در ایفای این نقش است که او ناگزیر از کناره گیری است. ایشان با رهبری بلامنازع شان یک بخش مهمی از کادرهای کمونیسم کارگری را که در کنار منصور حکمت مبارزه کرده بودند، تحویل خط و سیاست چپ سنتی دادند. "افق همه جانبه و پیگیر" چپ سنتی ایشان نه تنها نقش مهمی در انشعاب در حزب کمونیست کارگری ایفاء کرد، بلکه حزب حکمتیست را نیز عملاً در حاشیه مبارزه سیاسی - اجتماعی رادیکال در جامعه قرار داد.

از همه جالب تر "متحد کردن" است. کورش مدرسی طی مبارزه

سیاسی اش، بویژه نزد کسانی که او را از نزدیک می شناسند، بخاطر روش های تفرقه افکنانه اش مشهور است. روش های متبخر و متکبرانه ایشان در خرد کردن و تحقیر شخصیت طرف مقابل، بجای پاسخ دادن به بحث و نقد وی حتی در زمان حیات منصور حکمت نیز مورد نقد جدی قرار داشت. حاضرین در کنگره سوم حزب، جلسه ای را که منصور حکمت بعلت پزشکی ناگزیر از ترک جلسه شد، به تلخی بیاد دارند. در این صحنه یک طنز تلخ تاریخی موجود بود. گویی یک دست نامرئی داشت پیش پرده سرنوشت حزب پس از مرگ منصور حکمت را در کنگره سوم به کادرهای حزب و جنبش نشان می داد. فیلم های ویدئویی این صحنه موجود است. هیچگاه خشم منصور حکمت را هنگام تماشای این ویدئو از یاد نمی برم.

"گفتم که البته برای کسانی که میخواهند این نقش را بازی کنند تنها با نوشتن یا فعالیت عملی و زحمت کشیدن نمیشود این نقش را بازی کرد. هر دو این نقش ها برای رهبری حزب حیاتی هستند اما رهبری کردن یک نقش به اعتبار خود و ثالث است. یک کار متمایز است. باید جنگجو بود خواه با قلم یا خواه با اسلحه. باید توانست تشکیلات را از جایی به جایی رساند. باید به حرکت مان چهره سیاسی و عملی متمایز داد، باید پیروزی را تعریف کرد، باید ملزومات رسیدن به پیروزی را نشان داد، باید یک افق همه جانبه و پیگیر داشت، باید همه حزب را در نظر داشت، باید کار ها را به سرانجام رساند، باید راه پیدا کرد، باید متحد کرد و مهمتر از همه باید ابژکتیو بود. این یکی بخصوص مهم است."

آنچه در زیر می آید واقعا که یک طنز تاریخی است. این تصویر و توصیف را باید در مقابل فروید گذاشت تا تحلیل کند. گویی کورش مدرسی دارد، در

قالب این کلمات بشیوه ای ناخودآگاه سرنوشت خود را در مقابل جامعه قرار می دهد:

"همه ما قهرمانان دنیای ذهنی خودمان و یا مظلومین این دنیا هستیم این واقعیت ما را بسوی سوبژکتیویسم و یا نارسیسیسم سوق میدهد... حس تناسب از دست میرود و شخص بسادگی در دنیای خیالی خود غرق میشود. اگر درجه ای از این برای هرکدام از ما مجاز باشد چنین موقعیتی یک رهبر یا یک رهبری را بر باد میدهد."

ایشان اعلام می کند که بعلت تاخیر در تاریخ کنگره "عملاً مجبور بودیم رهبری نشسته حزب را از کمیته رهبری به دفتر سیاسی منتقل کنیم." (خط تاکید در اصل است.) چرا این چنین تعجیل و شتابی لازم شده است؟ چرا نمی شد توسط کمیته رهبری کار رهبری نشسته را ادامه داد؟ چه شرایطی این اجبار و شتاب را تحمیل کرده است؟ تمام شواهد از وضعیت نابسامان و آشفته حزب حکمتیست خبر میدهد. استعفای اعضای رهبری حزب مانند یک روند دائمی ادامه دارد. حزب دچار یک رکود کامل است. اثر و نشان چندانی از آنها در مبارزه واقعی و اجتماعی دیده نمیشود. پس از کلی فضل فروشی در مذموم بودن مبارزه درون "دنیای مجازی"، به این دنیا بازگشته اند و در این دنیا نیز حضور چشمگیری ندارند.

باید حزب را از این آشفتگی، از هم پاشیدگی و رکود و رخوت نجات داد. یک عامل اصلی این شرایط وجود لیدر است. باید محترمانه لیدر را کنار گذاشت. باید در مقابل در و همسایه آبرو داری کرد و با سیلی صورت را سرخ نگاه داشت. اما کیست که نداند مساله اصلی کجاست. بنظر میرسد که در خلوت و پشت درهای بسته به یک توافق و سازش برای حفظ حزب رسیده اند. لیدر و کمیته رهبری که یک سالی در

حذف لیبر، متعارف شدن رژیم اسلامی و سرنوشت دن کیشوت وار لیبر...

سیاسی در ایران این فرصتی است که حزب ما بعضاً به خود به پردازد و موانع قدیمی تر را از پیش پا بردارد. با شکل گرفتن یک دوره تحول انقلابی دیگر در ایران باید این نقش را زنده کرد و مجدداً آن را در آرایش رهبری گنجاند. به نظر من در دوره گذشته حزب حکمتیست از وجود این مکانیسم در متمایز کردن خود استفاده کرد و این نقش برای ما بسیار مفید بود. همانطور که گفتیم امروز اوضاع برای این نقش آنقدر اورژانس نیست."

این مورد از آن مواردی است که تئوری به کمک توجیه موضع اتخاذ شده میاید، بجای آنکه مبنای اتخاذ موضع شود. شرایط رژیم اسلامی متعارف توصیف میشود و شرایط سال 2002 انقلابی تا حذف پست لیبری در حزب حکمتیست بعنوان شکست تزاها، سیاست ها و رهبری کورش مدرسی فهمیده نشود. چه در اوج و چه در حضيض ایشان قهرمان سوار بر اسب سفید است که بر تارک جنبش کمونیسم کارگری نشسته است. اما ظاهراً تراژدی زندگی ایشان در این نهفته است که قابلیت ها، استعداد ها و ظرفیت های ایشان را توده ها درک نکرده اند!

ریاست دفتر سیاسی کرد و از آن پس با چوب لای چرخ گذاشتن فعالیت هیات نشسته رهبری، شرایط را برای پایین کشیدن لیبر وقت و انتخاب شدن دوباره خود به لیبری با یک نقشه دقیق دنبال کرد. وقتی این پروژه موفق نشد، یک انشعاب دردناک را به حزب تحمیل کرد. و اکنون این فاجعه را بعنوان "قیام شورانگیز" توصیف می کند.

در پایان به حکمی که ما در ابتدا دادیم میرسد. پرسش کننده جام زهر را روی میز میگذارد. از او می پرسد که آیا حذف لیبر بمعنای "تجدید نظر" در مورد مساله لیبری و موضع وی در جدل ها و جدال های پیشین است. ایشان جواب می دهد:

"نظر من در مورد پست لیبر حزب همان است که قبلاً گفته ام. اما جایگاه عملی این پست به شرایط فعالیت حزب بستگی دارد. در دوره های متحول سیاسی و دوره های انقلابی به اعتقاد من نقش لیبر در حزب حیاتی میشود و در دوه های متعارف تر اما اهمیت این نقش کمتر میشود. از نظر من با توجه به کاهش سرعت تحولات

معتقد به حزب تعدد نظر و وحدت اراده بوده ام. این قدم مهمی در تحقق این هدف هم هست. البته تا مدتی ممکن است حرف من را به حساب کل رهبری حزب میگذارند و دفتر سیاسی در موقعیت دشواری قرار گیرد. اما اگر دفتر سیاسی نقش خود را درست بازی کند و واقعا خود را در قالب رهبر حزب و جنبش قرار دهد، این مساله به تدریج رفع میشود."

علا دارد میگوید، نقش رهبری خود را به طرق دیگر ادامه خواهد داد. این بار اول نیست که کورش مدرسی، ظاهراً بخاطر منافع حزب، از پست لیبری کناره گیری میکند و خود را قهرمان فداکاری جلوه میدهد. پیش از کنگره 4 در حزب کمونیست کارگری نیز همین نقشه را پیاده کرد. گفت که بنفع حمید تقوایی کنار می کشد. گفت برای پست رئیس دفتر سیاسی نیز کاندید خواهد شد. 300 نفر این صحبت را در کنگره 4 شنیدند و برای او کف زدند. یک ماه بعد در جلسه دفتر سیاسی خود را کاندید

کشمکش بودند، هر دو کنار می روند و بجای آن دفتر سیاسی جدید رهبری را بدست می گیرد. حتی جسارت آن را ندارند که در جلوی چشم جامعه به اختلافات و مشکلاتشان اعتراف کنند. آیا این وضعیت تکرار داستان دن کیشوت در دنیای مجازی نیست؟

کورش مدرسی، باز به سیاق همیشگی، با متانت کناره گیری نمی کند. در پایان برای دفتر سیاسی خط و نشان می کشد:

"واقعیت این است که ارگان ها سیاست های خود را با قطعنامه ها و مصوبات اعلام میکنند. افراد اما خط به معنی اخص تر آن را انتخاب میکنند. در نتیجه خط و سیاستی که من ظرف چندین سال گذشته مطرح کرده ام بعنوان یک انتخاب در میان انتخاب های دیگر، در مقابل رهبری حزب و کل حزب قرار خواهد گرفت. به نظرم این حزب را واقعی تر خواهد کرد. همیشه

ایران خودرو، اخراج کارگران سایت یک ایتکو پرس!

بنا به خبر دریافتی، طی چند روز اخیر 5 نفر دیگر از کارگران قراردادی سفید امضا با قراردادهای یک طرفه در راستای ادامه سیاست اخراج و بیکارسازی کارگران قدیمی و به کارگیری کارگران جدید تحت شرایط بدتر کاری به دستور مدیر تولید و چهره منفور ضد کارگری بلوری از کار اخراج شدند.

اخراج این کارگران ظاهراً بدون هیچ بهانه و دلیلی صورت گرفته و بلوری مزدور سر مایه حتی حاضر نشده در این زمینه جوابی به کارگران اخراجی و معترض بدهد. هر یک از این کارگران اخراجی دارای 1 تا 3 سال سابقه کار بوده و هم اکنون قربانی سیاستهای ضد کارگری سرمایه داران مفتخور شدند. در وضعیت وخیم اقتصادی امروز ایران، هر اخراج کارگران به معنی رها کردن آنها به همراه خانواده های شریف و محرومشان در جهنم بیکاری و فقر و نگرانی عمیق نسبت به چگونگی ادامه زندگی است.

یکی از همین کارگران اخراجی عنوان میکرد: تمام وعده های مدیران دزد ایران خودرو بخصوص آنچه را که در مراسم مزخرف عید فطرشان به کارگران وعده داده اند دروغ است. دستمزدها همان است که بود، فشار کار و... همان است که بود، و داستان اخراج و بیکار سازیها همچنان به قوت خود باقی است!

سایت یک ایتکو پرس از مجموعه های پرس اصلی و مهم ایران خودرو در جاده کرج قزوین است که بیش از 1500 نفر کارگر قراردادی سفید امضا یک طرفه تحت شرایط کاری سنگین و خطرناک در شیفتهای فشرده کاری با دستمزدهای 219 هزار تومانی مشغول به کارند.

حزب اتحاد کمونیسم کارگری

۲۲ اکتبر ۲۰۰۸ - ۱ آبان ماه ۱۳۸۷

ستون آخر،

شیخ مارکس در آمریکا در گشت و گذار است!

علی جوادی



این کلمات از جانب اوپاما بیان شده است. اشاره ای به معافیتهای مالیاتی برای افراد کم در آمد وعده و وعیدهای انتخاباتی است. از این دو کلمه به سوسیالیسم رسیده اند.

آیا این مجموعه جنجال بر سر هیچ است؟ نه! دعوا واقعی است. نه به این اعتبار که اوپاما زره ای از سوسیالیسم و عدالت اجتماعی بویی برده است. نه به این اعتبار که دو سر این کشمکش به دو اردوگاه متفاوت اجتماعی تعلق دارند. نه، از این رو که هرگونه سازش و عقب نشینی از سنگرهای راست افراطی و بازار آزاد را در حقیقت پیشروی مارکسیسم و جنین سوسیالیستی میدانند. میدانند که محصول این شرایط را اگرچه حزب رقیب در کوتاه مدت ببرد، اما در میان مدت این جامعه است که از راست افراطی روی برگردانده است و به دنبال پاسخ است. و "خطر" این است که شاید اوپاما نقطه "تعادل" آتی شان نباشد. میدانند که در سرایشی قرار گرفته اند. کجا خواهند ایستاد از پیش تعیین نشده است. "خطر" سوسیالیسم، امید سوسیالیسم دو باره زنده شده است. مارکس در فضا در گشت و گذار است. *

میکند. حذف میکند. دیدنی است. از قرار سوسیالیسم در آمریکا آن شیطانی نیست که هر نوع دشمنی با آن معنا و مبنای سیاسی میشود. مک کین هر روز حمله میکند. پی لین، معاونش، نیز با کودنی خاصی حواسش را بر این مساله متمرکز کرده است. سرنوشت ریاست جمهوری برایشان مساله است. اما از قرار قضیه بسیار فراتر از این امر است. کمتر سابقه داشته است که کاندید ریاست جمهوری یک حزب اصلی را در آمریکا به کمونیست بودن و مارکسیست بودن متهم بکنند. این مساله ویژگی خاصی به این انتخابات در آمریکا میدهد. پیش از آن "اتهام" همکاری و نشست و برخاست با یک "تروریست غیر نادم" را امتحان کرده بودند. آنهم تاثیر چندانی نداشت. و هر بار که بر شدت تبلیغات خود می افزایند از قرار بر بی اعتباری خود هم اضافه میکنند.

اما چرا این تهاجم "سوسیالیستی"؟ مگر اوپاما چه کرده است؟ چه گفته است؟ تحسین شم طبقاتی نمایندگان راست و ارتجاع غیر قابل وصف است. کلمه کلیدی "مسبب" این وضعیت از قرار "توزیع درآمد" است. گویا در گفتگویی چند دقیقه

اگر ادعا کنیم که این روزها بیشتر از مجموعه ده سال گذشته کلمات "سوسیالیسم"، "مارکسیسم" و "کمونیسم" و "مارکس" را در رسانه های تلویزیونی آمریکا شنیده ام. باید اذعان کنم که به نوعی جالب است. به نوعی هم باورنکردنی است. چگونه است که بعد از سقوط بلوک شرق، بعد از حملات هارترین جناحهای سرمایه که پایان مارکس و کمونیسم و تاریخ را اعلام کرده بودند، ما دو باره شاهد طرح مارکس و سوسیالیسم و کمونیسم در رسانه های اصلی آمریکا هستیم؟

اشتباه نباید کرد، کسی در این ارگانهای تبلیغاتی سرمایه در آمریکا به یکباره مدافع مارکس و سوسیالیسم و کمونیسم نشده است. کسی در این صف به حقیقت نقد مارکس و حقانیت امر کمونیسم کارگری واقف نشده است. شاید نگاهی سطحی تمام مساله را در تم انتخاباتی مک کین کاندیدای حزب جمهوریخواه آمریکا جستجو کند. مگر نه اینکه به اوپاما می تازند که سوسیالیست است. مارکسیست است. کمونیست است؟ برآستی چه اتفاقی افتاده است؟ چگونه است که بحث سوسیالیسم در جامعه دو باره مطرح شده است؟

دمکراتها نیز به بحث دامن میزنند. اما از زاویه ای دیگر. از کاندیدای خود دفاع میکنند. در این که سوسیالیسم چیست و چه نیست. و یک تفاوت ویژگی دوران حاضر است. تبلیغات جناح راست کارایی خودش را از دست داده است. گویا دیگر سوسیالیسم تیر زهرآهنگینی نیست که در جامعه آمریکا ناکار میکند. اتهامی نیست که رقبا را از میدان بدر میکند. میترساند. مرعوب

از سایت حزب دیدن کنید؛

www.wupiran.com

www.for-abetterworld.com

یک دنیای بهتر

برنامه حزب را بخوانید و بدست دوستانتان برسانید!

آدرس تماس
با مسئولین
حزب اتحاد کمونیسم کارگری

علی جوادی
(دبیر کمیته مرکزی)
Ali_Javadi@yahoo.com
Tel: +1 310 402 6567

هیات دایر دفتر سیاسی
(علی جوادی، سیاوش دانشور،
آذر ماجدی)
AzarMajedi@yahoo.com
siavash_d@yahoo.com

کمیته سازمانده
(علی جوادی، نسرین
رضانعلی)
nasrin_ramzanali@yahoo.com

مسئول خارج کشور
(آذر ماجدی)
AzarMajedi@yahoo.com

مسئول سایت و آی تی حزب
(مجید پستچی)
x_magid@yahoo.com

دبیرخانه
(شراره نوری)
markazi.wupi@gmail.com

به حزب اتحاد
کمونیسم کارگری کمک کنید!

Bank : Wells Fargo Bank
- N. America

Routing Number :
121 000 248

Account Number:
36 48 46 88 52

سرنگون باد جمهوری اسلامی! زنده باد جمهوری سوسیالیستی!